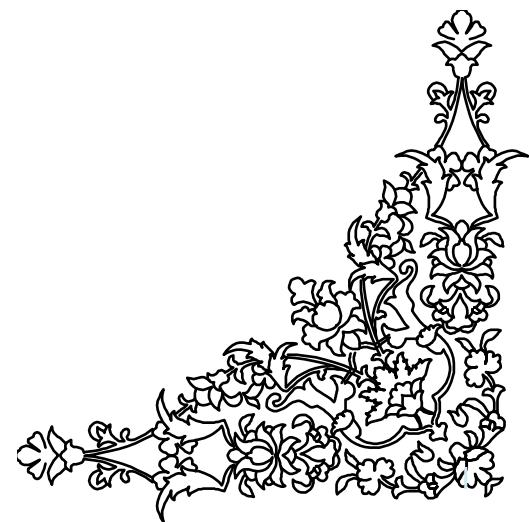
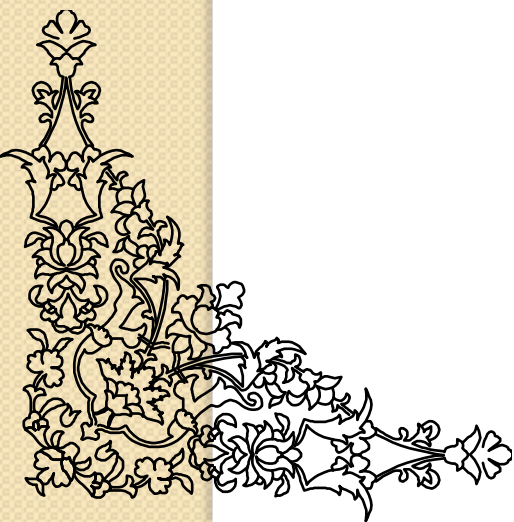
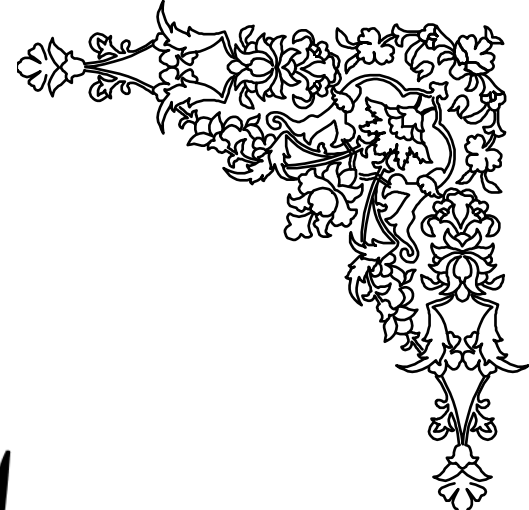
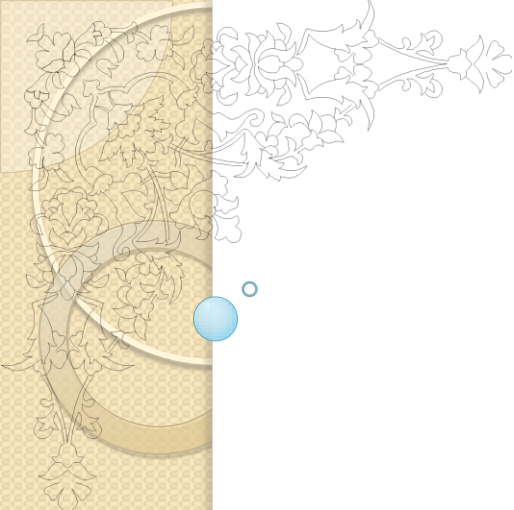


الْحَمْدُ لِلَّهِ

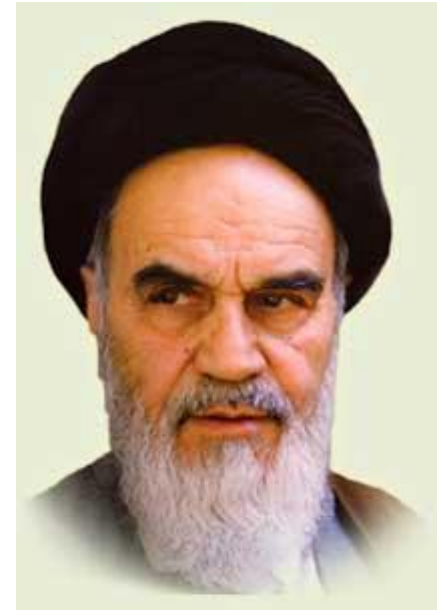




صلوات خاصة حضرت امام رضا عليه السلام

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا المُرْتَضَى
الْأَمَامِ النُّقْتَى النُّقْتَى وَجَحَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ
وَمَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصِّدِّيقِ الشَّهِيدِ صَلَاةً كَثِيرًا
ثَابِتَةً زَاكِيَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَارَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا
صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ





«ائمه معصومین ما - صلوات الله و سلامه علیهم -
در راه تعالی دین اسلام و در راه پیاده کردن
قرآن کریم که تشکیل حکومت عدل یکی از
ابعاد آن است، در حبس و تبعید به سر برده و
عاقبت در براندازی حکومت‌های جائرانه و
طاغوتیان زمان خود شهید شدند.»

(صحیفه امام؛ ج ۲۱، ص ۳۹۷)



«غربت ائمه عليهم السلام به دوران زندگی این بزرگواران منتهی نشد، بلکه در طول قرن ها، عدم توجه به ابعاد مهم و شاید اصلی از زندگی این بزرگواران ، غربت تاریخی آنها را استمرا بخشید. یقینا کتاب ها و نوشته ها در طول این قرون، ازارزش بی نظیری برخوردارند، ... لکن عنصر «مبارزه سیاسی حاد» که خط ممتد زندگی ائمه هدا (ع) را در طول ۲۵۰ سال تشکیل می دهد در لابه لای روایات و احادیث و شرح حال های ناظر به جنبه های علمی و معنوی ، گم شده.» (مقدمه کتاب انسان ۲۵۰ سال)

تاریخ امامت :

تهیه و تدوین: محمد غفاری



فصل اول :

اهداف طرح درس تاریخ امامت

الف؛ آشنایی نسبی دانشجویان با تعریف تاریخ و انواع و

اهداف آن و چالش های تاریخ نگاری امامان شیعه.

ب؛ آشنایی با مفاهیم امامت ، تشیع و خواستگاه آن و مفهوم

مشروعیت

ج؛ آگاهی از زندگانی و دوران امامت امامان شیعه علیهم

السلام که بطور کلی به چهار دوره تقسیم شده است.

فصل اول :

تذکرات

الف؛ حضور در کلاس الزامی است و دانشجویانی که بیش از سه جلسه غیبت باشند داشته دانشجوی کلاس ما محسوب نمی شوند.

ب؛ در این درس امتحان میان ترم ۳ نمره داشته و فصول مربوط با آن قسمت حذف نمی شود.

ج؛ حضور در کلاس ۲ نمره دارد که تنها به دانشجویانی تعلق می گیرد که به هیچ وجه غیبت نداشته باشند.

۵؛ رعایت اخلاق انسانی و اسلامی و پوشش مناسب در کلاس های مختلط ضرورتی مضاعف دارد و دانشجویانی که در این رابطه علامت مثبت یا منفی دریافت کنند بین ۱ تا ۲ نمره مثبت و منفی خواهند داشت.

۵؛ در کلاس های مختلط برای رعایت حقوق همه دانشجویان، آقایان عزیز در سمت چپ و خانم های محترم در سمت راست کلاس یا بالعکس استقرار داشته باشد. متشکرم

تاریخ امامت

کلیات ، مفاهیم

تاریخ ، تشیع ، امامت

((فصل اول))

کلیات و تعاریف

* تعریف تاریخ

* روش های تاریخ نگاری

* چالش های تاریخنگاری

* تعریف امامت و اقسام آن

فصل اول :

مقدمه

اگر بخواهیم دین را در خلاصه ترین شکل ممکن تعریف کنیم می توانیم بگوئیم دین عبارت است از: «مجموعه از اعتقادات، اخلاقیات و مناسک و احکام الهی که توسط انبیاء و ائمه علیهم السلام به ما رسیده است». برای پژوهش و تحقیق در باره دین از جمله اعتقادات، علاوه بر قرآن کریم، علوم گوناگونی می تواند به ما کمک کند که مهمترین آنها عبارتند از : **حدیث، کلام، فلسفه، عرفان، فقه و تاریخ** . امامت یکی از موضوعات اعتقادی ما مسلمانان محسوب می شود که خود موضوع علوم گوناگون از جمله کلام و تاریخ است. ما در این درس به بررسی سیره سیاسی و فکری امامان شیعه **(به جز در بخش اول)** تنها از دیدگاه تاریخی پرداخته و از ورود به حوزه های دیگر از جمله عرفان و کلام خودداری می کنیم.

فصل اول :

تعریف تاریخ

تاریخ در لغت به معنای شناساندن وقت است و در اصطلاح علم تاریخ علمی است که حاوی ذکر وقایع و حوادث است. **دو عنصر** «انسان» و «گذشته» مهم ترین و اساسی ترین عناصر تعریف ما از تاریخ را تشکیل می دهند.

بنابر این تعریف منتخب ما از تاریخ: عبارت است از مجموعه ای از اطلاعات و آگاهی ها در باره رویداد ها و حوادث گذشته، که انسان در آن نقش و تأثیر داشته یا از آن تأثیر پذیرفته است»

فصل اول :

روش های تاریخ نگاری اسلامی

در باره روش های تاریخ نگاری اسلامی طبقه بندی های متعددی وجود دارد، لیکن در این جایگاه و با توجه به این تعریف کوتاه از علم تاریخ به روش های تاریخ نگاری در دوره اسلامی را از دیدگاه خود اشاره می کنیم.

با این توضیح منابع تاریخی و سلسه مورخین در دوره های گوناگون اسلامی، روش های تاریخ نگاری آنان را بطور کلی می توانیم به چهار دسته تقسیم می شوند.

فصل اول :

روش های تاریخ نگاری اسلامی

پس تاریخ در اصطلاح علمی عبارت است از علمی که به وقایع و حوادث و اوضاع و احوال زندگی انسانها و ملتها در گذشته و تدوین آنها می پردازد. با این تعریف کوتاه از علم تاریخ روش های تاریخ نگاری اسلامی به ویژه تاریخ امامت را می توانیم به چهار دسته تقسیم نمائیم.

فصل اول :

یک؛ روش تاریخ نگاری روایی

در این روش تاریخ‌نگاری مورخ با ذکر روایات متعدد و مختلف و حتی متناقض درباره یک حادثه و وقایع تاریخی، **اخبار آن رویداد را معمولاً با درج سلسله اسناد به طور کامل یا ناقص یا حتی بدون آن در منبع خود نقل می‌نماید.** از دیدگاه روش‌های تاریخ‌نگاری، روش‌روایی یا حدیثی - خبری، از کهن‌ترین و مهم‌ترین روش‌های عرضه اخبار تاریخی در تاریخ‌نگاری اسلامی به شمار می‌رود. مورخ در این نوع از تاریخ‌نگاری **به تجزیه و تحلیل حوادث نمی‌پردازد.**

فصل اول :

این گونه تواریخ از آن جهت که تعداد قابل توجهی روایت برای یک حادثه یا واقعه بیان می شود، معمولاً پر حجم و قطور و برای استفاده غیر متخصصین کمی سخت هستند. مهم این اینکه در این نوع تاریخ نگاری، غالباً بررسی علل و عوامل حوادث و پیامد ها و نتایج آن نادیده گرفته می شود. پایه و اساس تاریخ نگاری روایی «روایت» و «سند» است و از همین جهت است که تاریخ نگاری روایی و نقلی پایه و اساس و مادر دیگر روش های تاریخی به حساب می آید.

فصل اول :

دوم؛ روش تاریخ نگاری ترکیبی

این منظور از «روش ترکیبی» در تاریخ نگاری اسلامی آن است که مورخ به جای ذکر

روایات مختلف و اسانید یک واقعه، از راه مقایسه و ترکیب و ایجاد سازگاری میان

روایات گوناگون، و گوناگون از طریق مقایسه و استدلال و عقل و با در نظر گرفتن

شرایط زمانی و جغرافیایی رویداد تاریخی واقعه مذکور را طی یک روایت توضیح

دهد. این گونه کتب تاریخی به دلیل ترکیب تعداد زیادی از روایات مربوط به

یک حادثه و یا حذف روایات تکراری و غیر قابل قبول کم حجم و فشرده هستند.

فصل اول :

سوم؛ روش تاریخ نگاری تحلیلی

مورخ در این روش تاریخی در کنار بیان روایات غالباً ترکیبی، به تحلیل، تبیین و بررسی علل و عوامل حوادث تاریخی می پردازد. در واقع مؤلف در این روش از تاریخ نگاری تنها به نقل روایات اکتفا و اعتماد نکرده بلکه اخبار را با معیار حکمت و خرد، سنجیده و احوال سیاسی و فرهنگی زمان بروز حوادث تاریخی را در معرض تفحص و ارزیابی قرار می دهد. در این نوع از تاریخ مورخ در پی کشف طبیعت حوادث تاریخی و روابط علی معلولی آنهاست، چرا که او تاریخ را به عنوان یک معلم، آموزگار و پل ارتباطی میان نسل های متوالی بشر می پندارد و از آن درس و عبرت می آموزد.

فصل اول :

چهارم؛ روش تاریخ نگاری حماسی و عاطفی

تاریخ حماسی، عبارت است از مجموع آگاهی و بررسی وقایع تاریخی که بصورت رمان، داستانک، داستان خاطره، تاریخ شفاهی و غیره برای تحریک عواطف، احساسات و تقویت انگیزه ها به نگارش در می آید و مورخ از «قوه خیال» خود بیشترین بهره را می گیرد. در تاریخ حماسی معمولا «اسناد» در آن ذکر نمی گردد. لورنس عربستان، خواجه تاجدار، حسن صباح، لشکر خوبان و کتاب داء نمونه ای از تاریخ حماسی هستند. این نوع تاریخ نگاری اگر چه بسیار سازنده و مفید است لیکن نمی تواند به عنوان آموزگار و پل ارتباطی بین نسل ها عبرت آموز بوده و قابل استناد برای گونه های دیگر تاریخ نگاری باشند.

فصل اول :

فایده علم تاریخ در اسلام

تاریخ هر کشور و ملتی در واقع شناسنامه آن ملت می باشد که بر اساس میراث فرهنگی، معنوی و تاریخی او شکل گرفته است.

تاریخ اسلام و به خصوص تاریخ امامان شیعه نیز علاوه بر همان فوائد عمومی که برای همه ملت ها متصور است دارای فواید بی شمار اختصاصی نیز مانند شناخت و آگاهی از بسیاری از عقاید ناب اسلامی، توحیدی، نبوت و امامت، احکام پنج گانه تشریعی (حلال، حرام، مستحب، مکروه، مباح) و احکام اولیه، ثانویه و حکومتی و همچنین بسیاری از اخلاقیات الهی، فردی، اجتماعی و بسیاری از مسائل مهم انسانی ، عرفانی و کلامی. **دارای دو اثر ماندگار دیگر نیز می باشد. یکی نقش معرفتی و شناختی تاریخ و دیگری هم نقش آموزندگی آن.**

فصل اول :

نخست؛ نقش معرفتی و شناختی

قرآن کریم تاریخ را در کنار طبیعت، عقل و دل (فطرت) یکی از منابع بسیار مهم «شناخت» برای بشر می شناسد و نام می برد. و در آیات فراوانی مردم را مطالعه اقوام گذشته دعوت می کند چرا که از نظر قرآن، تاریخ بشر و تحولات آن بر طبق یک سلسله سنن و نوامیس صورت می گیرد، عزتها و ذلتها، و موفقیتها و شکستها، حسابهایی دقیق و منظم دارد و با شناختن آن حسابها و قانونها می توان تاریخ حاضر را تحت فرمان در آورد و به سود سعادت خود و مردم حاضر از آن بهره گیری کرد. به طور مثال در سوره سوم قرآن آمده است: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»

فصل اول :

دوم؛ نقش آموزندگی تاریخ

از دید گاه اسلامی علم تاریخ در هر سه معنی و مفهوم خود یعنی «نقلی» و «عقلی» و «حماسی» و هم «فلسفه» تاریخ سودمند و مفید است. علم به احوال و سیره زندگی امامان (ع)، می تواند سودمند و حرکت آفرین و جهت بخشی، تربیتی و سازنده باشد؛ از آنجا که انسان همان طور که به حکم قانون «الگو پذیری» تحت تأثیر رفتار و تصمیمات، خلق و خوی مردم همزمان خود واقع می گردد، و از زندگی عینی مردم همزمانش درس بی آموزد و عبرت بگیرد . به حکم همین قانون از سرگذشت مردم گذشته نیز می تواند بهره می گیرد.

فصل اول :

از این رو قرآن کریم نکات سودمندی از زندگی افرادی که صلاحیت دارند الگو و اسوه باشند مطرح می کند و احیاناً تصریح می کند که آنها را اسوه قرار دهید. درباره رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوۃ حسنۃ» بنابراین قرآن کریم با تکیه بر اینکه انسان موجودی است الگوپذیر که از عوامل مختلفی تاثیر می پذیرد بر استفاده از تاریخ به عنوان یکی از مهمترین منابع آموزشی تاکید می کند. چرا که اسلام اولاً؛ تاریخ را دارای قاعده و ضوابطی می داند که بر آن سنت های تغییر ناپذیر الهی حاکم می باشد. ثانیاً؛ اراده انسان را به عنوان موجودی مختار در تحولات تاریخی به رسمیت می شناسد. لذا با این دیدگاه تاریخ، هم آموزنده است و هم مفید.

فصل اول :

چالش های امامت شناسی تاریخی

امامان معصوم شیعه (ع) در مقابل خلفای ناهق و غیر مشروع ساکت ننشسته و به تناسب زمان برخورد می کردند ، اهل البیت نسبت به خلفای سه گانه با شدت کمتر و نسبت به حکام ستمگر اموی و عباس با شدت بیشتری در دو حوزه واکنش نشان می دادند .

حوزه اول ؛ امامان (ع) همواره بر حق خود در رهبری دولت اسلامی و

امامت امت ولو در گفتار تاکید داشتند از این جهت، خلفا شدیداً فعالیت ها، سخنان و ارتباطات امامان را کنترل کرده و زیر نظر داشتند.

فصل اول :

حوزه دوم؛ اهل البیت (ع) دائم با امر به معروف و نهی از منکر و حرکت های اصلاح گرانه با فساد سیاسی و اجتماعی جامعه و انحراف ها و سودپرستی ها و برخورد می کردند. و این چیزی نبود که دستگاه خلافت اموی و عباسی بتوانند آنرا تحمل کنند. از این رو حاکمان و خلفای اسلامی از یک سوی با نابودی احادیث رسول خدا (ص) که در معرفی و در شان ائمه معصومین (علیهم السلام) وجود داشت و از سوی دیگر با جعل حدیث در تمجید و تطهیر چهره مخالفین ائمه (ع) و تخریب چهره تابناک آن اولیاء الهی به تحریف تاریخ پردازند.

فصل اول :

تاریخ اسلام علی رغم داشتن فوائد بسیار زیاد و فرصت بزرگی که از گذشته در اختیار مسلمانان گذاشته است، به طوری که بسیاری از عقاید ناب اسلامی و توحیدی، احکام پنج گانه تشریعی (حلال، حرام، مستحب، مکروه، مباح) و احکام اولیه، ثانویه و حکومتی و همچنین بسیاری از اخلاقیات الهی، فردی، اجتماعی و بسیاری از مسائل مهم انسانی، عرفانی و کلامی و فلسفی نشأت گرفته از این مجموعه عظیم است که در اختیار مسلمانان و حتی غیر مسلمانان قرار داشته است، لیکن متأسفانه به دلیل برخی ضعف ها و آسیب ها، بهره برداری از آن مجموعه گران سنگ با چالشهایی هم مواجه بوده که خود منشاء برخی از اختلافات، جنگ ها و خونریزی ها گردیده است.

فصل دوم:

علل و عوامل چالش های تاریخ نگاری در اسلام

مهم ترین علل و عوامل چالش های تاریخ نگاری اسلام، سیره پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام) را به دو دسته تقسیم می کنند :

الف : عوامل بیرونی (سیاسی - اجتماعی)

منظور از عوامل بیرونی عوامل سیاسی - اجتماعی هستند مانند خلفا، حکام و جریان نفوذی منافقین و تعصبات قومی و مذهبی که در بیرون از مورخ یا روای با برنامه ریزی حساب شده برای جلوگیری از معرفی شدن ائمه علیهم السلام و یا تخریب آنان صورت گرفته است.

فصل دوم:

یکی از مهم ترین عوامل بیرونی در چالشهای تاریخ نگاری همان سیاست «**منع حدیث**» است. خلفا به علی از نوشتن حدیث و تاریخ اسلام جلوگیری کردند. **این منع از زمان ابوبکر آغاز** شد که گفت: «**لَا تُحَدِّثُوا خُلَفَاءَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا**» و با بخشنامه: «**مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْئًا (مِنَ الْحَدِيثِ) فَلْيُمَحِّهِ يَا فُلَيْحِرْقَهُ**» خلیفه دوم (عمر) به شدت دنبال گردید و در زمان عثمان نیز به اوج خود رسید. به طوری که او ابلاغ کرد: «**خلیفه سوم به محض اینکه به حکومت رسید در روی منبر رسول خدا (ص) گفت: «کسی نباید حدیثی را که در زمان ابوبکر و عمر شنیده نشده، روایت کند.»**

فصل دوم:

اما پیروان اهل بیت (ع) پس از رحلت پیامبر به رغم فضای اختناق، با توجه به حدیث «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» همواره در کنار قرآن، به احادیث پیامبر نیز اهتمام داشتند و در حفظ و جمع آوری سیره و سنت پیامبر هرگز غفلت نورزیدند و در این راه، دشوارترین شکنجه ها، مخوف-ترین زندانها و رنج بدترین تبعیدگاه ها را به جان و دل تحمل کردند، و بسیاری هم به شهادت رسیدند ولی توانستند این بسیاری از احادیث آن حضرت بخصوص آنچه با املای پیامبر اعظم (ص) و با خط امیر المومنین علیه السلام بود را به نسل های آینده برسانند.

فصل دوم:

این ابلاغیه را بگذارید در کنار دستورات خلفاء پیشین در منع نقل و ثبت حدیث ببینید چه اتفاقی برای احادیث مبارک پیامبر اسلام (ص) رخ داده است». **سیاست منع حدیث تا زمان عمر بن عبدالعزیز (۹۹ تا ۱۰۱ هـ)** **ادامه داشت،** لیکن علی رغم بخشنامه او مبنی بر شروع به نوشتن احادیث رسو الله (ص)، شروع رسمی نگارش روایات و احادیث تا مدت ها به طول انجامید.

سیاست منع حدیث خود عامل مهمی در عدم تدوین به موقع تاریخ و سیره پیامبر و ائمه (ص) شد. هر چند در زمان خلافت امام علی (ع) این منع عملاً برداشته شد ولی از در زمان معاویه مجدداً این ممنوعیت ادامه داشت .

فصل دوم:

ب؛ درونی (عوامل فرهنگی – علمی)

منظور از عوامل درونی، عواملی فرهنگی – علمی و تخصصی است که ناشی از برخی ضعف ها و غفلت های علمی، اعتقادی، تخصصی «مورخین» و «راویان» و وابستگی، غرض ورزی و عناد خودشان و یا بی توجهی آنان به حضور حساب شده جریان نفوذی و منافق در میان راویان و اصحاب و تابعین و محدثین است. این ضعف باعث شده مورخ بدون اینکه تحت فشار باشد، از پرداختن به تاریخ امامان شیعه خودداری و یا کم کاری نماید.

فصل دوم:

یکی از مهمترین عوامل تاریخی - علمی و تخصصی موثر بر چالش های

تاریخ نگاری در اسلام **فاصله زمانی و مکانی میان مورخان و پدیده**

های تاریخی است چرا که: **اولاً**؛ به دلیل منع حدیث و جلوگیری از

بیان سیره پیامبر اعظم(ص) آن هم به مدت طولانی **ثانیاً**؛ شروع

منظم تدوین تاریخ در اواخر قرن اول و اواسط قرن دوم با فاصله

طولانی بین مورخین و حوادث، تحولات و اتفاقات صدر اسلام، باعث

شده است که حتی اگر مورخ تحت فشار حکام نبوده باشد و وابستگی

حزبی، جناحی هم نداشته و مأموریتی هم از سوی یهودیان و اهل

نصاری نداشته باشد، باز هم نتواند به درستی آنچه را که اتفاق

افتاده است را ثبت و ضبط کرده باشد.

فصل دوم:

غزالی شروع تدوین و جمع آوری احادیث را از سال ۱۲۰ هجری می داند، لیکن ابْنِ حَجْرٍ عَسْقَلَانِ معتقد است: «در عصر صحابه و تابعین سنت و حدیث به صورت مدون و مرتب نبوده است.» وی علت تأخیر در تدوین را، نهی عمر می داند که بیشتر متوجه صحابه و تابعین بوده است. **ذهبی** **تدوین رسمی را در سال ۱۴۵ هجری می داند.** بطور مثال، بزرگ ترین و اصلی ترین مورخ اسلام، که امروزه کتابش (سیرت رسول الله) در دسترس قرار دارد، محمد بن اسحاق متوفای ۱۵۰ یا ۱۵۱ هجری قمری است. و یا ابومخنف از مورخان بنام قرن دوم هجری و رهبر مکتب عراق که با آنکه شیعه بود اهل سنت نیز روایات او را نقل کرده اند متوفای ۱۵۷ قمری است.

فصل دوم :

تعریف امامت

امامت در لغت به معنای **پیشوایی** و **رهبری** است، هر کسی که متصدی رهبری گروهی شود «امام» نامیده می‌شود و خواه در راه حق باشد یا در راه باطل، چنانکه در قرآن کریم هم کلمه امام را در هر دو مورد اطلاق کرده است. در یک جا میفرماید: «قال ائی جاعلک للناس اماماً» و در جای دیگر: «وجعلناهم ائمةً یهدون بامرنا؛ ما آنها را پیشوایان هادی به امر خودمان قرار دادیم. در جای دیگر میگوید: «ائمةٌ یدعون الی النار» پیشوایانی که مردم را به سوی آتش میخوانند. یا در سوره توبه آمده است: «فقاتلوا ائمة الكفر»

فصل دوم :

امامت در اصطلاح علم کلام، عبارت است از: «ریاست همگانی و فراگیر بر جامعه اسلامی در همه امور دینی و دنیوی».

و ذکر کلمه «دنیوی» برای تأکید بر وسعت قلمرو امامت است، و گرنه تدبیر امور دنیوی جامعه اسلامی، جزئی از دین اسلام است.

بنا بر این امامت «منصب الهی جانشینی پیامبر (ص) و راهبری دینی و دنیوی امت اسلامی است و امام انسانی معصوم و برخوردار از علوم خدادادی است که از سوی خدا و پیامبرش به این مقام برگزیده و به مردم معرفی میشود تا پس از پیامبر (ص) عهده دار تداوم وظایف او به جز مسئولیت دریافت و ابلاغ وحی گردد.

فصل دوم :

مباحث امامت در علم کلام

معمولا مباحث امامت به دو بخش «امامت عامه» و «امامت خاصه» تقسیم می شود.

الف؛ امامت عامه

در بحث امامت عامه مسائل کلی امامت مانند تعریف امامت، ضرورت آن و موضوع خلافت در میان اهل سنت و تشیع، شئون تکوینی، تشریحی و شرایط امامت و مشروعیت امامت مطرح می شود.

به بیان دیگر امامت عامه در واقع، بیان نظریه امامت در اسلام و تشیع می باشد و موضوع علم کلام است.

فصل دوم :

ب؛ امامت خاصه

امامت خاصه در واقع تطبیق مباحث امامت عامه است بر مصادیق و موارد خاص آن. در امامت خاصه موضوعاتی مانند امامت هر یک از امامان شیعه از جمله سیره سیاسی - فکری ، نحوه اعمال امامت و ولایت خود در جامعه، شرایط و ویژگی های دوران امامت آنان، برخورد با حکام و خلفاء زمان امامت و نوع رفتار شیعیان و پیروان ائمه معصومین و دسته بندی های مربوط به هر دوره مورد بررسی قرار می گیرد. می توانیم بگوئیم امامت «خاصه» موضوع علم تاریخ است.

فصل دوم :

شئون یا مناصب و وظایف امامت

به طور کلی ما معتقدیم که همان دلائل و ضرورت و اهدافی که موجب بعثت و اعزام انبیاء و رسل و انزال وحی از طرف خداوند شده است، به نوعی دیگر برای انتصاب و حضور امامت نیز وجود دارد. لذا اکثر وظایف و شئونی که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - در زمان حیاتش به عهده داشت در زمان ممت و غیابش در جامعه ی اسلامی، به امامان معصوم - علیهم السلام - منتقل و واگذار می شود.

فصل دوم :

لیکن از آنجا که با اعلام خاتمیت دین اسلام و پس از وفات پیامبر اسلام(ص) آمدن شریعتی جدید برای همیشه منتفی شده است. خداوند متعال ختم نبوت را چنین اعلام فرمود: «ما كان مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ؛ محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده ی خدا و خاتم پیامبران است.» پس با رحلت رسول اکرم (ص) هیچ پیامبری دیگری اعم از، تشریعی و تبلیغی، نخواهد آمد و نبوت پیامبر اسلام پایان دهنده ی سلسله ی پیامبران است. این عقیده مورد اتفاق و اجماع همه ی مسلمانان بوده و هست.

فصل دوم :

امام خمینی (قدس الله روحه) به مناسبت اثبات ولایت فقیه در باره دو شأن پیامبر و ائمه طاهرين عليهم السلام می فرماید: «الخلافة له معنيان و اصطلاحان؛ أحدهما الخلافة الإلهية التكوينية، و هي مختصة بالخلص من أوليائه، كالأنبياء المرسلين و الأئمة الطاهرين - سلام الله عليهم - و ثانيهما المعنى الاعتباري الجعلي، كجعل رسول الله صلى الله عليه و آله أمير المؤمنين عليه السلام خليفة للمسلمين، أو انتخاب فلان و فلان للخلافة. فالرئاسة الظاهرية الصورية أمر لم يعتن بها الأئمة عليهم السلام إلا لإجراء الحق؛ و هي التي أرادها علي بن أبي طالب عليه السلام بقوله علي ما حكى عنه: «والله لهي أحب إليّ من إمرتكم» [نهج البلاغه، خطبه ۳۳] مشيراً إلى النعل التي لا قيمة لها. [پرتال امام خمینی به نقل از کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۲۵]

فصل دوم :

از این بیان و بیانات دیگر ایشان استفاده می شود که به نظر امام رحمه الله ولایت تکوینی مقامی از جانب خدای عالم و توجه و عنایت خاص از طرف او است. بر خلاف ولایت تشریعی که ایشان این ولایت را برای انبیا به عنوان یک وظیفه تلقی می کند و نه به عنوان مقام.

و در جای دیگر در ادامه کلامشان می فرماید: «برای امام مقاماتی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه علیهم السلام از آن یاد شده است؛ خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولیّ امر» خاضعند. از ضروریات مذهب ما است که کسی به مقامات معنوی ائمه نمی رسد، حتی ملک مقرب و نبیّ مرسل.» [پرتال امام خمینی به نقل از نامه ای از

امام کاشف الغطاء، ص ۶۷]

فصل دوم :

بنابر این شئون امامت همان شئون و وظائف نبی اکرم (ص) است،
البته به جز مقام نبوت تشریعی و نزول وحی تشریعی آن حضرت؛
این وظائف همانطور که برای انبیای الهی از جمله رسول اکرم (ص)
که به مقام رسالت و امامت رسیده باشند برای جانشینان وی نیز
اثبات می شود. **شئون امامت نیز همچون شئون رسول اکرم (ص) به**
طور کلی به دو دسته «تکوینی» و «تشریعی» تقسیم می شوند.

فصل دوم:

الف؛ ولایت تکوینی.

شان تکوینی امام در واقع همان مقام «ولایت» باطنی، معنوی و تکوینی و جایگاه امامت در عالم تکوین است. «ولایت تکوینی» یعنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آنها؛ مانند ولایت نفس انسان بر قوای درونی خودش.

بازگشت این ولایت تکوینی، به قاعده و قانون علت و معلول است. از این جهت است که ، ولایت تکوینی (رابطه علی و معلولی) و تخلف ناپذیر است به عکس ولایت تشریحی که بردار امکان تخلف وجود خواهد داشت. به تعبیر دیگر این ولایت تکوینی و سرپرستی را یا خدا انجام می‌دهد یا کسی که بتواند به فرمان و اذن خداوند در جهان آفرینش و تکوین تصرف کند مثلاً بیمار غیر قابل‌علاجی را به اذن خدا با نفوذ و سلطه‌ای که خداوند در اختیار او گذارده است شفا دهد.

فصل دوم:

ولایت تکوینی زمینه‌ای برای اعطای مناصب ولایت تشریحی می‌باشد
چون ولایت تشریحی که به معنای سلطه بر اموال و نفوس مردم است
شایسته هر کس نیست به همین خاطر در مکتب شیعه عصمت در
امام و عدالت در نایب الامام یکی از شروط اساسی است که لااقل ولی
می‌بایست سلطه بر نفس خویشتن که یکی از مراحل ولایت تکوینی
است دارا باشد و گرنه هیچ گاه ولایت تشریحی و حتی ولایت فتوی یا
قضا به او داده نخواهد شد. در ولایت تکوینی محدودیت زمانی،
مکانی و جنسیتی راه ندارد و با فوت ولی ولایت تکوینی و باطنی
ساقط نمی‌شود.

فصل دوم :

ب؛ ولایت تشریحی: ولایت تشریحی به معنای تنظیم و تدبیر شئون

فرد و جامعه در همه ابعاد زندگی از طریق جعل قانون و

حکومت می باشد که با اذن پروردگار و نصب الهی صورت می

گیرد. ولایت تشریحی در حوزه قانون گذاری است ولی ولایت

تکوینی در حوزه خلقت و طبیعت است. ولایت تشریحی ولایتی

اعتباری و قراردادی است و ولایت تکوینی حقیقی است. ولایت

تشریحی امکان تخلف وجود دارد در حالیکه در ولایت تکوینی

که امکان تخلف در برابر آن وجود ندارد.

فصل دوم :

در ولایت تشریحی رابطه امر و نهی و دستوری است و لی در ولایت تکوینی رابطه علت و معلولی است. ولایت تشریحی به معنای حاکمیت و حق تصرف و به مفهوم امامت و حکومت می‌باشد و از صاحب ولایت تشریحی، به امام، والی، امیر و سلطان تعبیر می‌شود. پس حقیقت معنای ولایت به سرپرستی و تصرف و تدبیر امور (حکومت) بازمی‌گردد؛ به عبارت دیگر، ولایت یعنی «حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس» در ولایت تشریحی به دلیل اعتباری و انتصابی بودن محدودیت زمانی و مکانی و جنسیتی راه دارد.

فصل دوم :

بنابراین «ولایت تشریعی» به معنای حاکمیت و حق تصرف و به مفهوم امامت و حکومت می‌باشد و از صاحب ولایت تشریعی، به امام، والی، امیر و سلطان تعبیر می‌شود. در واقع حقیقت ولایت تشریعی یعنی سرپرستی و تصرف و تدبیر امور جامعه بر می‌گردد پس ولایت یعنی اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس.

حوزه «ولایت تشریعی» امامان معصوم منصوب همچون پیامبر اعظم (ص) در دو حوزه کلی «مرجعیت دینی» و یا شناخت و تبیین و تفسیر و ابلاغ قانون و «اجرای قانون» و حکومت و رهبری جامعه می‌باشد.

فصل دوم :

اول؛ مرجعیت دینی (قانون)

گفتیم که پیغمبر اعظم (ص) دریافت کننده و تبیین کننده و مفسر و مبلغ معصوم و متصل به غیب وحی بودند که از سوی خداوند متعال به این مقام عالی دست یافته و مامور شده بودند، اکنون با توجه به اکنون با توجه به محدودیت حضور آن حضرت و خاتمیت دین اسلام و مامویت جهانی آن باید جانشینانی وجود داشته باشند که همچون آن حضرت متصل به غیب، دانای به احکام الهی و فرآن کریم بوده و از سوی دیگر معصوم از هر گونه گناه فاشتاباه، و فراموشی، مسائل اعتقادی احکام و دستورات و فضائل اخلاقی اسلام را استنباط و تبیین و ابلاغ نمایند.

فصل دوم:

در واقع این نوع از ولایت نوعی کارشناسی حقیقی اسلام است که به تبیین و تفسیر صحیح و کامل از وحی می پردازد و از هر گونه خطا و اشتباهی مصون است؛ چرا که هم معصوم است و هم علم خویش را از ناحیه ی خداوند و از راهی غیر عادی از پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - گرفته است. بی تردید یکی از مهم ترین عوامل و عناصر اکمال و اتمام دین و خاتمیت اسلام، وجود امامانی است که نقش پیامبران تبلیغی گذشته را ایفا می کنند و مرجعیت دینی مسلمانان را به عهده می گیرند و پاسخ گوی نیازهای واقعی جامعه مسلمین هستند.

فصل دوم :

دوم؛ رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه (اجرای قانون)

مسئله رهبری اجتماع، که یکی از شئون اساسی پیامبر - صلی الله علیه و آله - به اتفاق اهل سنت و شیعه و همه عقلاست، نباید بعد از ایشان بلا تکلیف بماند. «لابد للناس من امیر برّ او فاجر؛ هر جامعه ای ناچار است از داشتن حاکمی، چه نیکوکار باشد و چه ستمکار. البته شیعه برخلاف اهل تسنن معتقد است که این شخص باید معصوم و برگزیده از طرف خداوند و عالم و متصل به غیب نیز باشد. تا بتوانند جامعه انسانی را هدایت و به سر منزل مقصود برسانند.

فصل اول:

ضرورت امامت در نگاه کلامی امام خمینی (س):

امام خمینی (ره) در اثبات ضرورت عقلی امامت علاوه بر آن که در مبنا به جای «لطف» به «حکمت» تکیه می کند، دو دلیل برای لزوم امامت می آورند:

یکی؛ فهم ناب و صحیح از دین (صیانت نظری) به گونه ای که آنچه خداوند فرموده و پیامبر ابلاغ کرده است، بدون کمی و کاستی و تحریف بماند.

دوم؛ اجرا و تطبیق درست آن در عرصه های مختلف زندگی انسان (صیانت عملی) و حفاظت از حذف یا تعطیل دستورات دین.

فصل اول:

این دو ضرورت که به طور خلاصه می توان از آن به «صیانت نظری» و

«صیانت عملی» از دین یاد کرد، نیازمند شخصی است که هر دو ویژگی را

داشته باشد، چنان که خود پیامبر اکرم (ص) چنین بود. پس ضرورت

حضور دین در جامعه بشریت پس از پیامبر، وجود انسانی را لازم دارد که

هم تخصص و فهم درست از دین داشته باشد و هم مجری دقیق و بی

پروای آن باشد.

فصل دوم:

شرایط امامت

در نظر شیعه امام، باید عالم و عادل و معصوم باشد و خدا باید او را منصوب نماید یعنی به

جَعَلَ الْهِيَ مَنْصُوبٌ مَيَّ شُود، چنانچه خود خداوند می فرماید: «وَجَعَلْنَا هُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»

ما آن‌ها را امام قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند و پیامبر خدا(ص) آن امامی را که خدا

جعل کرده معرفی می نماید و کار امام استمرار مسئولیت‌های نبوت و امتداد امامت

ابراهیمی است، به نابراین شریط امام عبارت است از؛ **یکم: معصوم باشند. (نصب**

(دوم: منصوب باشند. (عصمت) سوم: عالم باشند. (علم)

فصل دوم:

عصمت امامان

الف؛ معنای عصمت، همانطور که در بحث عصمت نبوت گفتیم ؛ عصمت از نظر ساختار صرفی و لغت، اسم مصدر از ریشه «ع.ص.م» است که در زبان عربی به معنای «مَنَع»، «امساک» و «نگاهداری نفس»، «حفظ» و از گناه به کاربرده شده است و در اصطلاح علم کلام **عصمت** ملکه‌ای نفسانی است که انسان را از واقع شدن در گناه و خطا و فراموشی **حفظ می‌کند** و گاهی تعریف شده به اینکه عصمت لطفی است که خداوند در حق بنده خویش انجام می‌دهد به طوری که دیگر انگیزه‌ای برای ترک طاعت و انجام گناه با اینکه قدرت بر انجام آن دو دارد باقی نمی‌ماند.

فصل دوم:

ب؛ انواع عصمت

حکما و متکلمین اسلامی مقام عصمت در امامان را به بطور کلی دو دسته تقسیم می کنند :

یکم؛ عصمت عملی

عصمت عملی همان عصمت از گناه و عیوب ظاهری و باطنی است، و به این معناست که امامان معصوم به دلائلی که گفته خواهد شد از هر گونه گناه و آلودگی معصوم بوده و هستند .

همان گونه که عصمت از گناهان در امام شرط است، عصمت از عیوب نیز شرط است، خواه آن عیوب جسمانی باشد یا عیوب باطنی مانند بخل، خسیس بودن، خشونت و ترش رویی، یا عیوب عقلانی مانند نادانی، جنون، بی هوشی و بیماری فراموشی.

فصل دوم:

دوم؛ عصمت علمی یا نظری

عصمت علمی به این معنا است که ؛ معصوم در حوزه علم و معرفت نیز دچار خطا اشتباه نمی شود. عصمت علمی دارای مراتب و ابعادی است که عبارتند از :

یکم؛ عصمت در شناخت احکام الهی.

دوم؛ عصمت در تشخیص مصالح و مفاسد مربوط به رهبری جامعه اسلامی.

سوم؛ عصمت در امور مربوط به زندگی عادی اعم از مسایل فردی و اجتماعی.

فصل دوم:

نصب امامت

وقتی متوجه باشیم امام باید معصوم باشد و باید افضل انسان‌های روی زمین باشد، می‌پذیریم که شناخت او از طریق مردم ممکن نیست لذا باید یا توسط پیامبر که قله‌ی علم و عصمت است، معرفی گردد و یا از طریق امام قبلی که علم و عصمت او کامل است، شناخته شود و امام نیز با کارهای فوق العاده‌ای که عقل قانع شود، ارتباط خود با قدرت کل را ثابت کند.

فصل دوم:

پس چون امام خلیفه‌ی خدا و رسول خدا است - و نه خلیفه‌ی مردم - و چون او معصوم است و مردم قادر به تشخیص مقام عصمت نیستند، باید او از جانب خدا انتخاب شود و پیامبر او را به مردم معرفی نماید، یعنی به اصطلاح، امام باید «منصوص» باشد. امام رضا(ع) در این رابطه می‌فرماید: «إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعَقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ» امام از نظر قدر و شأن و منزلت بالاتر از آن است که عقل مردم به آن برسد و بتوانند او را بشناسند و انتخاب کنند.

بدیهی است اگر کسی اصل «ولایت و امامت» معصومین

علیهم‌السلام را نپذیرفته باشد، با او سخن گفتن از علم لدنی

امام (ع) یا همان علم امامت بی‌مورد است. چرا که اگر وجود

فاعل به اثبات نرسید، اثبات فعل او بی‌مورد است همانطور که

اگر وجود موصوف به اثبات نرسید، اثبات صفت برای او معنا

ندارد.

فصل دوم:

انواع علم

محمد رضا مظفر در المنطق خود علم را بر دو نوع تقسیم کرده است

است :

یکم ؛ علم حصولی: «هو حضور صوره المعلوم لدى العالم» یعنی، علمی

که صورت معلوم، نزد عالم حاضر است.

دوم ؛ علم حضوری: «هو حضور نفس المعلوم لدى العالم» یعنی، علمی

که خود معلوم، نزد عالم حاضر است.

فصل دوم:

آیت الله جوادی آملی علوم را دو دسته تقسیم می کنند:

یکم : علم لدنی : علمی است که هیچ واسطه ای بین متعلم و معلم

نباشد؛ همه علوم انسان کامل، لدنی است. هیچ واسطه ای بین انسان کامل و خدای سبحان در این تعلیم و تعلم نیست، خداوند همه حقایق را بدون واسطه به آدم تعلیم داد.

دوم : علم غیر لدنی: اگر علمی از معلمی صادر شود و با یک واسطه یا

بیشتر به شاگرد برسد، شاگرد آن را نزد معلم گرفته است و آن

لدنی نیست . در حقیقت «علم غیر لدنی» همان «علم حصولی» و «علم

لدنی» همان «علم حضوری» است.

فصل دوم:

تفاوت‌های علم حصولی و حضوری

تیبین تفاوت‌های علم حصولی و حضوری در فهم ویژگی‌های آنها ضروری است :

یک: علم حضوری **بدون واسطه** است، ولی علم حصولی با واسطهٔ مفاهیم و صور است.

دو: علم حضوری علم به وجود است، **اما علم حصولی علم به ماهیت و مفهوم است؛** یعنی در علم حضوری، حضور شیء و وجودش نزد عالم مطرح است و در علم حصولی، حضور چیزی که حاکی از معلوم و شیء لحاظ می‌گردد، نه خود معلوم و شیء.

فصل دوم:

سه؛ علم حضوری **نیاز به ذهن ندارد**، ولی در علم حصولی ذهن و صور ذهنی دخالت دارند.

چهار؛ در علم حضوری، **علم عین معلوم است**، ولی در علم حصولی علم غیر از معلوم است.

پنج؛ در علم حضوری احتمال **خطا معنا ندارد**، ولی در علم حصولی، احتمال خطا معنا دارد.

شش؛ علم حضوری **اصل است**، ولی **علم حصولی فرع؛** زیرا اگر علم حضوری نبود، علم حصولی نیز نخواهد بود، چراکه علم به «من»، حالات «من» و احساسات «من» مقدّم بر هر علمی است، هم از نظر سیر پیدایش علوم و هم به لحاظ منطقی و معرفت‌شناختی.

فصل دوم:

با علامه طباطبائی در این رابطه می فرمایند:

علم امام طبق ادله نقلی و عقلی، بر **دو گونه و از دو راه است**.

قسم اول: امام(ع) به حقایق جهان هستی، در هر گونه شرایطی به اذن خدا و از راه موهبت، نه اکتساب، آگاه است چه مواردی که حسی هستند و چه موارد غیر حسی مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده.

در واقع امام(ع) به حسب **مقام نورانیت** خود، کامل‌ترین انسان عهد خود و مظهر تام اسماء و صفات خدایی است که بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشناست و به حسب وجود عنصری خود به هر سوی که توجه کند برای وی حقایق روشن می‌شود.

فصل دوم:

در این علم **اولاً**؛ هیچ گونه **تخلف و تغییر** و خطا نیست، علمی از لوح محفوظ و قضای حتمی خداوند.

ثانیاً؛ از همین روی **متعلق تکلیف نیست**؛ زیرا انسان‌ها در مواردی که اختیار و اثرگذاری در چیزی دارند مورد تکلیف قرار می‌گیرند.

در این قسم، مشیت الهی نافذ است و «**وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ**

الْعَالَمِينَ؛ شما هیچ چیز نمی‌خواهید، جز اینکه خداوند رب العالمین

خواسته باشد»

فصل دوم:

قسم دوم: پیامبر (ص) و امام (ع) هم بشری است مانند دیگر مردمان که تکالیفی در سایه اختیار دارند و از روی علم عادی خیر، شر، سود و زیان را می‌دانند و در راستای آن اقدام می‌کنند؛ اگر شرایط مساعد بود به هدف می‌رسند و گرنه نمی‌رسند.

امام باقر (ع) فرمود: «گاهی علم برای ما گسترده می‌شود و می‌دانیم و گاهی جلو آن گرفته می‌شود و نمی‌دانیم» [اصول کافی] این گونه روایات مربوط به همین قسم است.

آن (فصل دوم)

* الف: شیعه و اقسام آن

* ب: بررسی دو نظریه کلامی امامت و خلافت

* ج: مشروعیت خلافت در دیدگاه اهل سنت

* د: مشروعیت در دیدگاه تشیع

* ه: تحلیل فرضیه های سه گانه رسول خدا (ص)

فصل دوم:

تعریف مفهوم «شیعه»

واژه «شیعه» در لغت، به معنای **اتباع**، **انصار** و **پیروان** آمده است. و در اصطلاح بدین معنا که اگر کسی از شخصی پیروی کند و دوستی و محبت او را در دل داشته باشد و از او حمایت نماید، به او «شیعه» گفته می شود. معنای لغوی کلمه **«شیعه»** اختصاص به گروهی خاص ندارد و به مطلق انصار و اتباع و پیروان اطلاق می شود. **«هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتِغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ»** اما اصطلاح امروزی شیعه، به پیروان علی علیه السلام گفته می شود که معتقد به امامت و خلافت بلافصل او از طریق «نصب» و «نص» پیامبر اکرم (ص) هستند.

فصل دوم:

تعریف شیعه در اصطلاح علم کلام و از نگاه متکلمین اسلامی نیز به دو دسته تقسیم شیعه به معنی «عام» و شیعه به معنای «خاص» تقسیم می گردد.

اول؛ تعریف شیعه به معنی عام: شیعه را به معنی عام

این گونه تعریف کرده اند: «شیعه به هر فرد یا گروهی گفته

می شود که «افضلیت» امام علی علیه السلام را بر همه صحابه و

«احقیّت» او را در امامت و خلافت ایشان و همچنین استمرار این

امامت در فرزندان او باور داشته باشد.»

فصل دوم:

دوم ؛ تعریف شیعه به معنی خاص:

اصطلاح شیعه خاص به کسانی گفته می‌شود که گذشته از اعتقاد به امامت بلافصل علی (علیه السلام) و پس از او حسن بن علی (ع) و حسین بن علی (ع)، به امامت نه (۹) نفر از فرزندان امام حسین (ع) نیز که آخرین آنها مهدی موعود (عج) و امام قائم و غایب از دیده هاست، نیز اعتقاد داشته و امامت آنان را می‌پذیرند.

بنابراین شیعه در اصطلاح خاص تنها یکی از فرق تشیع را شامل می‌شود که شیعهٔ اثناعشری یا، «امامیه» نامیده می‌شوند.

فصل دوم:

متکلمین شیعه می گویند شیعه اثنی عشری باید:

اولاً؛ به وجوب امامت و وجود آن در هر زمانی باور داشته باشند. (ضرورت امامت).

ثانیا؛ نصب و نصّ آشکار و علنی امامت و عصمت و کمال را برای او واجب بدانند. (نصب و عصمت امامت).

ثالثاً؛ اعتقاد بر افضلیت امیر المومنین (ع) و نصب آن حضرت توسط رسول خدا (ص).

رابعاً؛ به تداوم انحصار امامت در فرزندان امام حسین علیه السلام و عبور سلسله امامت از طریق امام رضا (ع) اعتقاد داشته باشد. چون همه شیعیانی که به استمرار سلسله امامت شیعی تا امام رضا علیه السلام باور داشته باشند پس از او به تداوم آن تا امام دوازدهم (امام مهدی علیه السلام) نیز خواهند بود.

فصل دوم:

خواستگاه شیعه و تشیع

خواستگاه شیعه و تشیع موضوعی است بسیار مهم که از سوی مستشرقان و مورخان سنی مذهب مورد توجه قرار گرفته و هر کدام از آنان بر اساس تحلیلها و خط مشی فکری و یا منابع و متون تاریخی و کلامی خود، زمانی را برای آغاز تشیع به عنوان یک جریان سیاسی که در مقابل جریان خلافت اسلامی جبهه گرفته مطرح نموده اند. **بطور کلی درباره پیدایش شیعه دو دیدگاه وجود دارد.**

الف؛ نگاهی که ریشه تشیع را در دوره رسول خدا(ص) می داند.
در این نگاه، تشیع برخاسته از متن دعوت اسلامی و آغاز آن همزمان با شکل گیری اسلام است.

فصل دوم:

ب؛ نگاهی که تشیع را زائیده تحولات و حوادث سیاسی و فکری بعد از رحلت پیامبر (ص) می داند. در این دیدگاه است که جریان شیعه همانند و در عرض دیگر تحولات سیاسی و فکری و بسان رویدادی ناگهانی است که بعد از وفات پیامبر (ص) به منصف ظهور رسیده در نظر گرفته می شود. صاحبان این نظریه بر اساس نوع اعتقاد به زمان تحولات فکری و سیاسی، **به چند دسته** تقسیم می شوند.

الف؛ عده ای قائل اند «تشیع» بعد از وفات پیامبر(ص) و در **روز سقیفه**

پدید آمده است در این جلسه مخالفین ادامه خلافت و امامت در

خاندان رسول الله با رای حد اکثر پنج نفر به رهبری رسیدند و

موافقین با امامت امیر المومنین از بیعت خوداری کردند.

ب؛ برخی دیگر معتقدند تشیع به **حوادث اواخر خلافت خلیفه سوم**

و جریان شورش برخی از مسلمانان که منجر به خلیفه گردید،

ارتباط پیدا می کند. این گروه معتقدند بعد از این ماجرا است که،

پیروان علی(ع) را به اصطلاح «شیعیان»، در مقابل خون خواهان

عثمان را اصطلاح عثمانیان نامیده اند.

فصل دوم:

ج؛ گروهی دیگری اعتقاد دارند که تشیع **بعد از جنگ جمل، و**

در جریان درگیری امیر المومنین با «ناکثین»، «قاسطین» و

مارقین تا هنگام شهادت علی(ع) به وجود آمده است.

د؛ برخی نیز برآمدن شیعه را در **واقعه کربلا** و حوادث پس از

آن می دانند.

ه؛ عده ای دیگر معتقدند جریان شیعه ساخته و پرداخته شده از

از سوی **ایرانیان و هواداران** آن حضرت می باشد.

فصل دوم:

این نظریات مربوط به مخالفین تشیع و عمدتاً نظریه پردازان غربی بخصوص مستشرقین سده های اخیر بود که به شکل خلاصه و دسته بندی شده مطرح شد، لیکن برابر اسناد و مدارک تاریخی مشترک بین همه فرق مسلمان ، آنچه درست تر به نظر می رسد این است: «درست است که پیدایش مذاهب اسلامی به صورت رسمی، به حوادث پس از وفات پیامبر اکرم(ص) باز می گردد و در زمان حیات آن حضرت، وجود نداشته است لیکن؛ اصطلاح «شیعه» و پیروی جریانی مشخص و اصیل از امیر المومنین(ع) در زمان پیامبر(ص) متداول بوده و حتی گروهی از اصحاب آن حضرت به این نام معروف بوده اند.

چرا که؛ در جریان مبارزات مسلمانان و نبرد با کفار و مشرکان در زمان حیات رسول خدا(ص) گرایشهای مختلفی وجود داشت که گاه آثار و نشانه های آن در صحنه های سیاسی و نظامی در قالب حب و بغض هایی در میان یاران پیامبر(ص) خود را نشان می داد. در جریان همین جناح بندی های سیاسی و اعتقادی بود که **عده ای از صحابه بزرگ آن حضرت مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر، حذیفه و بزرگان دیگری از یاران و اصحاب آن حضرت از همان اوایل بعثت و شروع رسالت پیامبر اعظم (ص)، مجذوب امیر المومنین علیه السلام بوده و به نام «شیعه» علی (ع) نیز شهرت داشته اند.**

فصل دوم:

بسیاری از منابع شیعه و سنی به این موضوع را تأیید می کنند که تعدادی از اصحاب پیامبر(ص) مانند مقداد، ابوذر، عمّار و سلمان و خذیفه در زمان حیات رسول خدا (ص)، به نام «شیعه علی» (علیه السلام) شهرت یافتند. پیامبر اکرم(ص) شخصاً عنوان «شیعه» را برای این گروه از پیروان علی(علیه السلام) ابداع و فراوان به کار برده کرده اند.

پس اصطلاح «شیعه» اولین بار توسط شخص رسول خدا (ص) ابداع و بکار گرفته شده و در زمان آن حضرت نیز متداول بوده به کار می رفته و گروهی نیز به این نام معروف بوده اند.

فصل دوم:

حالا چند نمونه برای اثبات نظریه اول :

بطور مثال **جابر ابن عبدالله انصاری** می گوید: نزد پیامبر (ص) بودیم که حضرت علی (ع) وارد شد. سپس پیامبر فرمودند: «**وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**» سوگند به کسی که جانم به دست اوست، این شخص - حضرت علی (ع) - و شیعیانش در قیامت همان رستگارانند.»

و یا هنگامی که آیه شریفه «**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**؛ مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، اینانند که بهترین مخلوقاتند» (بینه: ۷) نازل شد، بسیاری از اصحاب پرسیدند: یا رسول الله (ص)، «**خير البرية**» کیانند؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمودند: علی (علیه السلام) و پیروانش.

فصل دوم:

ابن عباس می گوید: چون آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (بینه: ۷) نازل شد، رسول خدا(ص) به علی(ع) فرمود: «هم انت و شیعتک يومَ القيامةِ راضينَ مرضيينَ» آنها (خیر البریه) تو و شیعیانت هستید که خدا از آنها راضی و آنان از خدا خشنودند. در همین زمینه، حدیثی از حضرت علی(عل) نقل شده است که پیامبر (ص) با اشاره به آیه مذکور فرمودند: «هم انت و شیعتک و موعدی و موعدهم الحوضُ إذا جاءتِ الاممُ للحسابِ تُدعونَ غُراً محجلینَ» (پیشانی سفیدان) پیامبر در حدیث دیگری پیامبر(ص) خطاب به علی(عل) می فرماید: «یا علی(ع)، انا شفیعُ لشیعتک غداً اذا قمتُ المقامَ المحمود فبشرهم بذلك. یا علی، شیعتک شیعةُ الله».

فصل دوم:

با بررسی سیره پیامبر(ص) نیز روشن می شود که شخص آن حضرت عقاید شیعه را در عصر رسالت برای مردم تبلیغ کرده و در اذهان مسلمانان وارد ساخته اند. **پس اولین منادی تفکر شیعی در تاریخ اسلام شخص حضرت رسول (ص) و برخی از اصحاب آن حضرت بوده اند که نهال برومند تشیع را به دستور ایشان غرس و آب یاری کرده اند.** بنابر این، شیعه با سابقه ترین فرقه اسلامی بوده و اصطلاح «شیعه» از زمان رسول خدا (ص) رایج بوده است در حالی که تا قرن سوم هیچ اسمی از اهل سنت در تاریخ وجود ندارد و مذاهب چهارگانه آنان نیز متولد قرن چهارم می باشد.

فصل دوم:

در حقیقت، شیعه عصاره اسلام و به تعبیر دیگر، اسلام واقعی است؛ زیرا بدون ولایت علی(ع) و امامان معصوم(ع) اسلام همچون پوستهای است بدون مغز. به هر روی، ریشه تشیع به آغاز دعوت اسلامی باز می گردد و نام «شیعه» به وسیله پیامبر(ص) تبلیغ و ترویج شده است. بنابراین، در پاسخ به این سؤال که مذهب شیعه در چه زمانی پدید آمده؟ ، با اطمینان می توان گفت که در زمان حیات رسول خدا(ص) و توسط شخص آن حضرت ، شکل گرفته است.

فصل دوم :

بررسی دو نظریه کلامی امامت و خلافت

چنانچه که میدانیم در ایام رحلت پیامبر بزرگ اسلام بین مسلمانان از در دو موضوع اختلاف جدی پیش آمد اگر چه این اختلاف از آغاز هجرت آن حضرت کم و بیش وجود داشت و در بزنگاهی هایی خود را نشان می داد، این دو اختلاف عبارت بود از:

الف؛ اختلاف سیاسی و اجتماعی:

همانطور که در تاریخ تحلیلی صدر اسلام دیده و خواندید مسلمانان در مدینه به دو دسته کلی تقسیم می شدند:

یکم؛ انصار: انصار عبارت بودند از دو قبیله بزرگ «خزرج» و «اوس» که ضمن دعوت و بیعت با رسول خدا در سال های یازده تا سیزده بعثت، همواره از خانواده آن حضرت حمایت کردند.

فصل دوم :

دوم؛ مهاجرین: مهاجرین عبارت بودند از تعداد اندکی از خانواده ها و طوئف و تیره های متعدد «قریش» که به همراه پیامبر اعظم به مدینه مهاجرت کردند. **مشهور ترین تیره ها و طوئف قریشیان مکه عبارت بودند از: هاشمیان، امویان، عبد الدار، اسد، تیم، محزوم، عدی، جمح، سهم، و غیره که هر یک از آنها یکی از مناصب مهم کعبه و مکه را بر عهده داشت.** (ر.ک: تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه جواهر کلام، ص ۱۵-۱۶)

فصل دوم :

این گروه از مسلمانان (قریش) عملاً به دسته کلی تقسیم می شوند:

۱- **بنی هاشم و خانواده پیامبر (ص):** این گروه تا فتح مکه (۸ ه.ق) در میان مهاجرین اکثریت و از نظر سیاسی در قدرت بودند.

۲- **مابقی قبائل قریش؛** از مابقی قبائل قریش هر یک تعداد اندکی در مراحل اولیه مسلمان شده و با آن حضرت به مدینه هجرت کردند. نکته مهم این است که این گروه از مسلمانان، **اولاً؛** تا فتح مکه (۸ ه.ق) در اقلیت بسر می بردند. **ثانیاً؛** در قدرت سیاسی جایگاه مهمی در اختیار نداشتند. **ثالثاً؛** تعداد زیادی از بزرگان مشرک خود را در درگیری های اولیه با مسلمانان به خصوص در جنگ بدر و احد و حنین از دست داده بودند. **نکته مهم از نظر سیاسی و اجتماعی این است که گروه دوم از مهاجرین پس از فتح مکه (۸ ه.ق) ناگهان به اکثریت تبدیل شده و با بیماری رسول خدا (ص) و رحلت او کل قدرت را نیز تصاحب نمودند.**

فصل دوم :

ب؛ اختلاف در حوزه کلامی:

اما از نظر کلامی و اعتقادی نیز اختلاف مسلمانان پس از رحلت رسول اکرم(ص) کمتر از اختلاف سیاسی و اجتماعی آنان کمتر نبود و آنان را به دو دسته کلی تقسیم کرد.

اهل تشیع؛ گروهی از مسلمانان معتقد بودند امامت موضوعی اعتقادی و اصلی

بوده و در واقع ادامه همان رسالت است. و لذا پیامبر(ص) باید امام پس از

خود را تعیین کرده باشد که به این وظیفه خود عمل کرده است. و از آنجا

که طبق صریح قرآن پیامبر(ص)، چیزی جز وحی نمی گوید، چنین تعیینی،

همان تعیین خداوند است. ما در کلام پیامبر(ص) در احادیث معتبر و حتی

در آیاتی که شأن نزول شان را مشاهده می کنیم می بینیم که پیامبر گرامی

اسلام(ص)، امیر مؤمنان(ع) و دوازده امام را به امامت تا روز قیامت این دوره

خاکی زمین معرفی و منصوب کرده است.

فصل دوم :

این گروه معتقد بودند، جانشینان پیامبر(ص) همچون خود او باید از
خطا و گناه مصون «معصوم» بوده و از «علم الهی» و «لدنی» نیز
برخوردار باشند و بطور قطع توسط خداوند «نصب» شده باشند،
تا بتواند رهبری معنوی و مادی مردم را برعهده بگیرند و از اساس
دین اسلام را محافظت کرده و آنرا و تداوم بخشند. بنابراین آنها
معتقد بودند تعیین چنین کسانی با این شرایط تنها از سوی خدا
وند و به وسیله پیامبرش امکان پذیراست، این گروه را «امامیه»
یا «شیعه» می نامند.

فصل دوم :

اهل سنت ؛ عده ای دیگر از مسلمانان معتقد بودند، امامت

منصبی فرعی، دنیایی، عادی و غیرالهی است که با «نصب» مردم

به شکل های مختلف مشروعیت پیدا می کند و لزومی ندارد

که «افضل»، «اعلم» و «معصوم» باشد. این ها مدعی بودند، پیامبر

جانشینی برای خود تعیین نکرده و این امر را بر عهده امت

گذارده که آنها بنشینند و از میان خود رهبری برگزینند این

گروه بعد ها به نام «اهل سنت» معرف شدند.

فصل دوم :

متکلمان اهل سنت، امامت را منصبی غیرالهی و نهایتاً فقهی و دنیایی می‌دانند که با نصب یا انتخاب او توسط مردم بویژه مهاجرین و انصار یا علمای اهل «حل و عقد»، و یا توسط خلیفه قبلی، امامت او بر جامعه اسلامی جاری و به منصفه ظهور می‌رسد و مشروعیت می‌یابد. حتی برخی از علمای اهل سنت اعتقاد دارند هر کسی با کودتا و زور و «استیلاء» هم زمام امور جامعه را بر عهده بگیرد، اگر چه فاسد و فاسق باشد، اشکالی ندارد این اقدام او موجب نامشروع بودن او نمی‌شود و باید از او تبعیت کرد.

فصل دوم :

فضل الله روز بهان خنجی (۹۲۷ ه. ق) در سلوک الملوک می نویسد: «بدان ایّک الله تعالی که مساله امامت در اصل از علم فروع فقهیه است زیرا «نصب» امام مذهبِ اهلِ حق بر امت واجب است شرعاً، پس از جمله علم فقه باشد، زیرا که از جمله افعال متکلفین است که بحث از او می کنند.» (ر.ک: ص ۷۷) او در ادامه به نحوه انتصاب امام توسط مردم اشاره کرده هر یک از طرق چهارگانه را توضیح می دهد که ما هم در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

فصل دوم :

ابن خلدون، از عالمان اهل سنت در مقدمه ابن خلدون تفاوت امامت از نظر تشیع و تسنن را بررسی می‌کند و می‌گوید: امامت از نظر اهل تسنن مصالح همگانی است که به خود امت بستگی دارد. هر کسی را که تعیین کردند پیشوا خواهد بود، اما امامت از نظر شیعه ستون و پایه دین است و بر پیامبر(ص) جایز نیست آن را نادیده بگیرد و یا به امت واگذار کند، بلکه باید امام را تعیین کند و امام نیز باید از گناه کبیره و صغیره مصون باشد.

فصل دوم :

مشروعیت امام و حاکم اسلامی

مشروعیت، یا حق حاکمیت، به این معناست که حکومت حق اعمال قدرت دارد و مردم نیز باید ملتزم به اطاعت از فرامین حکومت باشند. در غیر این صورت هیچ نظامی شکل نخواهد گرفت. هر مکتب و مذهبی مبانی خاصی را برای تحقق مشروعیت حکومت معتبر می دانند. به طور کلی در فلسفه‌ی سیاسی اسلام، حاکمیت و حق اعمال قدرت تنها از آن خداست و هر کس نیز دارای این حق باشد تنها در طول حاکمیت خداوند و با مجوز و اذن او باید اعمال قدرت کند.

فصل دوم :

در بین مسلمانان اختلافی در این جهت نیست که مشروعیت حکومت پیامبر اکرم(ص) از منبعی الهی ناشی شده و مبتنی بر وحی و نص خداوند است، اما پس از رحلت پیامبر(ص) بر سر مسأله‌ی جانشینی آن حضرت دو گروه مسلمانان اختلاف به وجود آمد و دو مکتب اصلی یعنی «مکتب امامت» و «مکتب خلافت» شکل گرفت هر یک از این دو گروه مبانی خاصی را برای مشروعیت حکومت مطرح نموده اند.

فصل اول :

مشروعیت خلافت از دیدگاه اهل سنت

گفتیم اهل سنت امامت را قبول نداشته و علی رغم اعتقاد به افضلیت امیرالمومنین علیه السلام معتقدند پیامبر اسلام (ص) نه حق داشته است و نه به طور عملی کسی را برای حاکمیت اسلام معرفی کردند است، بلکه انتخاب حاکم اسلامی تنها بر عهده مردم است. آن هم نه همه یا اکثریت مردم بلکه چیزی که آنها در دوره های مختلف به شکل هایی همچون «اهل حل و عقد» (سقیفه)، استخلاف (انتصاب مستقیم)، استیلا (زور و غلبه) و «شوری» از آن بهره بردند.

فصل اول :

یکم : نظریه انتخاب اهل حل و عقد

در این نظریه که ره آورد اجتماع سقیفه است ، منظور از اهل حل و عقد این است که: مجموعه افرادی است که دارای سه شرط «عدالت» ، «دانش کافی» و «رأی و تدبیر» باشند. اگر چنین افرادی حکومتی را مسقر سازند آن حکومت مشروعیت دارد. نکته مهم اینکه: در موضوع «اجماع» در مشروعیت اهل حل و عقد، ضرورت ندارد بلکه حضور تعداد معینی حتی یک نفر هم کفایت می‌کند. البته در اینکه چه تعداد از آنان باید در امر تعیین خلیفه حاضر باشند بین دانشمندان آنان اختلاف وجود دارد. بسیاری از علمای اهل سنت حتی انعقاد خلافت مشروع با تبعیت یک نفر از « اهل حل و عقد» را نیز ممکن می‌دانند. (ر.ک: همان ۷۹)

فصل اول :

دوم : نظریه استخلاف

بر اساس اسناد مهم تاریخی خلیفه دوم با نصب و وصیت خلیفه اول انتخاب شده است و این عمل سیاسی آن خلیفه مبنای نظریه ای گردید که به «استخلاف» معروف است، **استخلاف** به این معنی است که نصب ولی امر و خلیفه توسط خلیفه ی قبلی و در واقع تفویض امر ولایت از سوی خلیفه ی پیشین انجام می گیرد و به این صورت «استخلاف» نیز یکی از عوامل مشروعیت حکومت در نزد اهل سنت به شمار می آید.

فصل اول :

سوم : نظریه استیلا (زور و غلبه)

زور و غلبه نیز یکی دیگر از راه‌های انعقاد خلافت در اندیشه‌ی اهل سنت است. از نظر آنان هرگاه شخصی بدون گرفتن بیعت از مردم یا نمایندگان آنان و یا بدون استخلاف، صرفاً با تکیه بر زور و جبر و شوکت و بصورت کودتا منصب خلافت را به دست گیرد حکومت او مشروع خواهد بود، حتی اگر فاسد و جبار و خون‌ریز باشد.

فصل اول :

ابن قدامه حنبلی در المغنی در بحث بُغات آورده است: «اگر شخصی بر امام خروج کند و او را سرنگون نماید و مردم را با زور و شمشیر تحت فرمان خویش درآورد و از آنان بیعت بستاند تا مطیع و تابع او گردند، امام خواهد بود و کشتن و خروج بر علیه او حرام می‌گردد؛ آن‌چنان‌که عبدالملک بن مروان، عبدالله بن زبیر را کشت و بر جهان اسلام سلطه یافت و مردم از روی رغبت یا کراهت و ترس با او بیعت کردند، پس امام شد و خروج بر علیه او حرام گشت و خروج‌کننده از مصادیق کسانی است که از جماعت خارج شده و باغی شمرده می‌شود و باید او را بکشند، هر کس که باشد»

فصل اول :

فضل الله روزبهان در این باره می گوید: «چون امام فوت کند و شخصی متصدی امامت گردد بی آن که با او بیعتی شده باشد یا کسی او را خلیفه ساخته باشد و مردمان را قهر کند به شوکت و لشکر، امامت او منعقد می گردد بی بیعتی، خواه قریشی باشد و خواه نه، خواه عرب باشد و یا عجم و یا ترک و خواه مستجمع شرایط باشد و خواه فاسق و جاهل و چون به واسطه سطوت و استیلاء جای امام [قرار] گرفته، او را سلطان گویند، و امام و خلیفه بر او اطلاق توان کرد» (ر.ک: همان ۸۲). البته زور و غلبه از دیدگاه اهل سنت در صورتی مشروعیت آور است که **اولا**؛ شخص متغلب، کافر نباشد. **ثانیا**؛ به دست گرفتن حکومت از راه زور و غلبه پس از مرگ خلیفه باشد، مگر اینکه خلیفه ی زنده نیز خود با زور و غلبه به خلافت رسیده باشد.

فصل اول :

چهارم : نظریه شوری

نظریه شوری مولود نظریه استخلاف است، چرا خلیفه دوم با این پیش فرض که خلیفه مستقر می تواند جانشین خویش را برای خلافت بعد از خود تعیین کند ، جمعی از نخبگان اجتماعی را برای تعیین خلیفه اسلامی مامور کرد، البته با ترکیبی که نتیجه آن جزء به حاکمیت عثمان ختم نمی شد . بعد ها این اقدام او منشا یک نوع مشروعیت بخشی حاکمیت تلقی گردید.

فصل اول :

البته روشنفکران اهل سنت بعد از فروپاشی دولت عثمانی به شکل دمکراتیک تری مسئله شوری را مطرح کرده اند بطور مثال؛ در رساله «الخلافة و سلطه الامه» که توسط برخی از اعضای مجلس ملی ترکیه تهیه شده است درباره ی منشأ مشروعیت خلیفه می نویسد: «خلیفه این قدرت را رأساً از امت می گیرد و این قوه و این سلطه حق خود امت است و امت آن را به وسیله ی بیعت به خلیفه تفویض می کند... شریعت شریف نیز چنین حقی را تأیید می کند». بر این اساس در نظریه های جدید اهل سنت، مشروعیت خلیفه بر پایه ی رأی مستقیم یا غیرمستقیم مردم توجیه می گردد.

فصل اول :

مشروعیت در حاکمیت اسلامی (تشیع)

برای بررسی نظریه «مشروعیت اسلامی» باید به منابع شناخت آن یعنی قرآن و سنت رسول الله (ص) مراجعه کنیم، بر این اساس چند نکته گفتنی است.

نکته اول اینکه؛ در اسلام منشا ذاتی مشروعیت تنها خداوند است؛

زیرا آفریدگار جهان و انسان، مالک همه هستی است و تنها قدرت او تاثیر گذار و اداره کننده جهان و پروردگار عالم و آدم است و اداره جامعه انسانی هم یکی از شئون باری تعالی می باشد .

فصل اول :

نکته دوم اینکه؛ بعد از اثبات نیاز جوامع بشری به والی و حاکم، بر اساس طبع اجتماعی بودن انسان و به حکم «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (خطبه ۴۰ نهج البلاغه) این بحث طرح می شود که در میان انسان ها هیچ کس حق ولایت و سرپرستی نسبت به دیگر افراد را ندارد، زیرا انسان از کسی اطاعت می کند که فیض هستی خود را از او دریافت کرده باشد و افراد عادی هیچ نقشی در بقا و دوام هستی انسان ندارند. بنابراین عدم لزوم اتباع افراد از یکدیگر اصل اولی در ولایت افراد عادی نسبت به یکدیگر است.

(ر.ک: ولایت فقیه رهبری در اسلام، جوادی آملی، ص ۲۸)

فصل اول :

سوم اینکه: همه مسلمانان، پیامبر اکرم (ص) را بر اساس «النبی
اولی بالمؤمنین من انفسهم» و «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی
الامر منکم» و «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» و «مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ
وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ
أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا»؛ پیامبر خاتم (ص)
را معصوم، منصوب و از سوی خداوند می دانند. (اطاعت مطلق
لازمه اش عصمت و علم است)

فصل اول :

نهایت اینکه : همانطور که در بخش تعریف شیعه خاص گذشت

شیعه امامیه، بر اساس ادله قطعی عقلی و نقلی، ائمه اطهار (ع) را امامان منصوب به نصب خاص، و معصوم و صاحب علم الهی سوی پروردگار عالم می داند. چرا که اطاعت مطلق از کسی بدون علم و تقوی و عدالت امکان ندارد. کما اینکه در قرآن کریم می فرماید «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»، تو را برای مردم امام قرار دادم. این آیه دلالت دارد بر این که امامی که هدایت گر مردم به امر خداوند تعالی می باشد، باید از جانب خداوند و «منصوص» و «منصوب» و «معصوم» باشد.

فصل دوم:

پایه های مشروعیت از دیدگاه تشیع

بنابر این از نظر فلسفه سیاسی اسلام مبنای مشروعیت حاکم اسلامی بر دو پایه استوار است:

اول؛ مشروعیت الهی: منظور از مشروعیت الهی این است که رهبری جامعه و «ولایت تشریحی» و ظاهری با نصب مستقیم و غیر مستقیم از سوی شارع مقدس که خداوند تبارک و تعالی است انجام می گیرد. و دست بشر در تعیین مصداق آن راه ندارد. این ولایت همانطور که گفته شد تنها شامل «نبی» و «ولی» و «فقیه» انتصاب «ولایت فقیه» که اختصاص به عصر «غیبت» نداشته و ندارد می تواند به بطور «نصب عام» و یا «نصب خاص» صورت گرفته باشد.

فصل دوم:

پایه های مشروعیت از دیدگاه تشیع

بنابر این از نظر فلسفه سیاسی اسلام مبنای مشروعیت حاکم اسلامی بر دو پایه استوار است:

اول؛ مشروعیت الهی: منظور از مشروعیت الهی این است که رهبری جامعه و «ولایت تشریحی» و ظاهری با نصب مستقیم و غیر مستقیم از سوی شارع مقدس که خداوند تبارک و تعالی است انجام می گیرد. و دست بشر در تعیین مصداق آن راه ندارد. این ولایت همانطور که گفته شد تنها شامل «نبی» و «ولی» و «فقیه» انتصاب «ولایت فقیه» که اختصاص به عصر «غیبت» نداشته و ندارد می تواند به بطور «نصب عام» و یا «نصب خاص» صورت گرفته باشد.

فصل دوم:

دوم؛ مشروعیت اجتماعی: منظور از مشروعیت اجتماعی همان «پذیرش مردمی» و

مقبولیت حاکمیت و حکومت در اندیشه تشیع است. در واقع در این نگاه

نقش مردم در تحقق و استقرار حاکمیت و حکومت اسلامی صد در صدی

بوده و پیامبر، ولی (ع) و فقیه برای تأسیس و استقرار حکومت خود از هیچ

قدرت قاهره‌ای استفاده نکرده بلکه عامل اصلی و اساسی، پذیرش و قبول

خود مردم و مسلمان‌ها خواهند بود، در نتیجه حکومتی بر اساس خواست و

اراده مردم تشکیل گردد که گفته می‌شود آن حکومت دارای «مقبولیت»

است و در غیر این صورت از مقبولیت برخوردار نیست.

فصل دوم :

پیامبر اعظم ، آینده اسلام و فرضیه های پیش رو

می توانیم برای موضع گیری پیغمبر(ص) نسبت به آینده نظام اسلامی سه فرضیه را تصور کنیم که ایشان ناگزیر باید یکی از آنها را انتخاب می فرمودند:

نخست؛ عدم دخالت در امر جانشینی و رهبری آینده.

دوم؛ واگذاری امر جانشینی به نظام شورایی.

سوم؛ معرفی و تعیین جانشین منصوب و معصوم.

فصل دوم :

تحلیل فرضیه های سه گانه

فرضیه اول؛ موضع منفی یا عدم دخالت در امر جانشینی

این را کار به این معنی است که؛ پیامبر (ص) نسبت به آینده دعوتش موضع منفی در پیش گیرد و به ایفای نقش خود در رهبری دعوت و هدایت آن در زمان حیاتش اکتفا کند و آینده را به حوادث و پیش آمدهای بعدی واگذارد. تصور چنین موضعی در مورد پیامبر (ص) ممکن نیست. زیرا چنین موضعی **نشانگر دو موضوع** خواهد بود که هر دو با شخصیت آن حضرت نا سازگار است:

فصل دوم :

الف؛ ناآگاهی نسبت به خطر پیش رو

اینکه پیامبر اعظم از خطرات آینده برای نظام اسلامی و مسلمانان بی اطلاع بوده و یا هیچ خطری برای آینده دعوت اسلامی احساس نمی کرده و معتقد بوده است که : امت اسلامی از انحراف مصون خواهد بود، با واقعیت خارجی انطباق نداشت؛ زیرا امت اسلامی با خطراتی همچون برخورد صحیح با خلأ ناشی از فقدان رسول خدا (ص) ، عدم رشد دینی، فرهنگ قبیله گرایی، وجود منافقان و تازه مسلمان شده های پس از فتح مکه مواجه بودند و مستندات تاریخی بروز خطرات مذکور را پس از رسول الله گواهی می دهند. کما اینکه روحیه قبیله گرایی مهاجران و انصار گفتمان حاکم بر سقیفه گشت و تعداد زیادی از مسلمانان پس از فتح مکه مرتد گردیدند.

فصل دوم :

ب؛ اهمیت نداشتن آینده دعوت.

موضوع دوم این است که بی تفاوتی رسول اکرم نسبت به آینده مسلمانان این است که دوم نگاه او مصلحت اندیشانه بوده است یعنی پیامبر اکرم (ص) علی رغم احساس خطر نسبت به آینده امت، تلاشی در جهت رفع این خطرات نکند؛ زیرا آینده برای وی اهمیت نداشته است.

این عقیده علاوه بر آنکه بر هیچ یک از مصلحان جهانی انطباق ندارد، به ویژه با سیره رسول خدا (ص) و اخلاص و از جان گذشتگی ایشان در راه هدایت امت سازگار نیست. **دل مشغولی ایشان به سپاه اسامه در آخرین لحظات حیات و درخواست کاغذ و دوات برای نوشتن وصیتی که امت هرگز گم راه نگردهد، گواه این مدعاست.** پیامبری که در دوران رسالت هیچ گاه نیاسود و هیچ مزدی جز «مودت اهل بیت علیهم السلام» نخواست، چگونه ممکن است متهم به مصلحت اندیشی و وانهادن امر خلافت گردد؟!

فصل دوم :

فرضه دوم ؛ واگذاری امر به نظام شورایی.

اگر پیامبر (ص) نسبت به آینده دعوت پس از خود توسط نظام شورایی موضعی مثبت، درپیش می گرفت و مقصودش از این کار آن بود که پس از آن حضرت مستقیماً نظام شورایی جایگزین گردد، چنین موضعی به روشنی ایجاب می کرد که پیامبر، امت و دعوت کنندگان به اسلام را بر آن آگاه کند و حدود و جزئیاتش را بیان نماید و به آن شکلی دینی و مقدس بخشد و جامعه اسلامی را از نظر فکری و روحی برای پذیرش آن آماده سازد، چراکه جامعه اسلامی آن روز جامعه ای بود که از مجموعه عشایری تشکیل شده بود که قبل از اسلام به حل و فصل امور سیاسی خود از طریق نظام شورایی نمی پرداخت، بلکه حکومت و گزینش رهبران قبایل و عشایر تا حدّ زیادی بر اساس وراثت و شیوخیت صورت می گرفت.

فصل دوم :

فرضیه سوم: موضع مثبت در چارچوب انتصاب و تعیین جانشین.

راه سوم که باتوجه به شرایط دعوت و مبلغان آن و رفتار و سلوک پیامبر (ص)، خردمندان می نمود، آن است که پیغمبر اسلام (ص) نسبت به آینده اسلام در زمان پس از خود، موضعی مثبت (نه منفی) درپیش گیرد و برای آن اقدام نماید و به امر خداوند متعال شخصی را برگزیند و روح دعوت را در اعمال وجودش تزریق کند و سپس او را از جهت عقیدتی و رهبری ویژه، آماده نماید تا مرجعیت فکری و رهبری سیاسی اسلام در او شکل گیرد تا پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بتواند به کمک پایگاه مردمی آگاه (مهاجرین و انصار) رهبری اسلام و بازسازی عقیدتی امت را به عهده گیرد و آن را تا جایی ادامه دهد که امت شایستگی یابند خود مسئولیتهای رهبری را پذیرا شوند.

فصل دوم :

بررسی سیره رسول خدا (ص) گویای این حقیقت است که پیامبر اسلام (ص) به علی علیه السلام آمادگی خاصی می‌داد و او را مہیای پذیرش رهبری جامعه در زمان پس از خود می‌کرد و از سوی دیگر شواهد زیادی نیز وجود دارد که همه بیانگر آن است که پیامبر (ص) ولایت و زمامداری علی بن ابی طالب (ع) را اعلام کرده و رسماً رهبری فکری و سیاسی را بر عهده امام علی علیه السلام گزارده است و شمار این گونه شواهد از قسم اول کمتر نیست، چنانکه ما نمونه‌هایی از آن را در حدیث «دار»، «ثقلین»، «منزلت»، «غدیر» و ده‌ها حدیث نبوی دیگر می‌بینیم.

فصل دوم :

یکم ؛ حدیث یوم انذار

در آغاز مرحله دوم دعوت، یعنی دعوت خویشاوندان، بعد از اینکه، آیه «انذر عشر تک الاقرین» نازل شد، پیامبر اعظم (ص) دستور فرمودند، غذایی تهیه و کلیه بنی عبدالمطلب دعوت شوند، در دومین جلسه پیامبر اعظم فرمودند: «خدای تعالی مرا فرمان داده که شما را به سوی او بخوانم، کدامتان مرا در این کار یاری می کنید که برادر و وصی و جانشین من باشید؟»

همه قوم خاموش ماندند و تنها علی (ع) که از همه کوچکتر بود برخاست و گفت: «ای پیامبر خدا من پشتیبان تو خواهم بود.»

و پیامبر دست روی شانه او گذاشت و فرمود: «انّ هذا آخی و وصیّی و خلیفتی فیکم فاسمّعوا له و اطیعوه» یعنی «این برادر و وصی و جانشین من است، مطیع وی

باشید» (ر.ک: تاریخ کامل، ابن اثیر، جلد ۳، ص ۸۷۹)

فصل دوم :

دوم ؛ حدیث منزلت

به دنبال حوادث مهم جنگ موته و فتح مکه در سال هشتم هجری که اولی با شکست مسلمانان و دومی با پیروزی قاطع آنان و سقوط مرکزیت قریش مشرکین همراه شد، سال نهم جنگ تبوک پیش آمد، اگرچه این جنگ منجر به درگیری نشد، لیکن از جهاتی به یکی از مهمترین فرازهای زندگی حضرت رسول (ص) نقطه عطفی در حکومت نوپای اسلامی در مدینه تبدیل شد .

مهمترین نکته این غزوه، باقی گذاردن حضرت علی (ع) در مدینه بود که جزء نادر تصمیمات رسول خدا (ص) در طول رسالت و هجرت باشد. که شاید مهمترین علت آن هم، **اولاً؛** حضور پر رنگ منافقین در مدینه و **دوم؛** طولانی بودن غیبت رسول خدا (ص) از مرکز حکومت بوده است.

فصل دوم :

منافقین از این فرصت استفاده کرده و زبان به طعن امیرالمومنین (ع) گشودند، حضرت سرعت خود را به لشکرگاه رساند و سخن منافقین را به استحضار رساند و درخواست کرد که همراه آن حضرت باشد که رسول خدا (ص) فرمودند: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا إنه لا نبي بعدی» براساس حدیث منزلت، علی علیه السلام تمام مقام‌های هارون از جمله نبوت داراست لیکن بعد از رسول خدا نبی تشریعی نخواهد آمد. به نص قرآن کریم، هارون مقام نبوت، وزارت و جانشینی و خلافت حضرت موسی علیه السلام را داشت.

فصل دوم

سوم : حدیث ثقلین

رسول خدا (ص) بارها حدیث ثقلین را تکرار کرده اند بطوری که همه مورخین و محدثین به آن اذان دارند. خصوصا در سفر آخر حج که در مکه و بعد برای آخرین بار در غدیر خم پس از ذکر مقدماتی در مورد تمسک به کتاب خدا و خاندان مصومشان فرمودند: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ؛ همانا من بین شما دو شیئی (یادگار) گرانبها از خود بر جای می گذارم؛ کتاب خدا و اهل بیت خود را و همانا این دو هرگز از هم جدا نمی گردند تا در کنار حوض بر من وارد شوند»

فصل دوم

آن حضرت در غدیر خم فرمودند: «اوصیکم بکتاب الله و اهل بیتی،

فإنی سألتُ الله عزوجلّ أن لا یفرّقَ بَینَهُما حتی یُوردَ هُما عَلَیَ

الحوضِ فَأَعْطانی ذلِکَ؛ شما را سفارش می‌کنم به (ملازمت) کتاب

خدا و اهل بیتم، همانا از خدای عزوجل درخواست کردم که میان

قرآن و اهل بیتم، جدایی نیندازد تا در حوض کوثر» و نیز فرمود:

«لا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ إِنَّهُمْ لَن یُخْرِجُوكُم من بابِ هُدَی وَ

لَن یُدْخِلُوكُمْ فی بابِ ضلاله». (منبع: دایره المعارف تشیع، ج ۶

،سایت حوزه)

فصل سوم :

چهارم: حدیث غدیر (حجّه الوداع)

یکی دیگر از نقاطی که رسول گرامی به صراحت تمام، مسئله
جانشینی را مطرح کردند، در سال دهم هجرت و در مراسم حجّه
الوداع بود

در بازگشت از حجّه الوداع و در روز هیجدهم ذی الحجّه به جایی
نزدیک جحفه که آن را «غدیر خم» می گفتند رسیدند که آیه
۶۷ سوره مائده (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۗ
وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) نازل
شد.

فصل دوم :

حضرت ایستادند و خطبه ای خواندن و فرمودند: «أَلَسْتُ أَوْلَى
بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛ آیا من از خود مومنان به ایشان سزاوارتر
نیستم به (احزاب ۶)»

- چرا ای پیامبر خدا؟

سپس فرمود: **فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادَ مِنْ**
عَادَاهُ پس هر که من سرور اویم، علی نیز سرور اوست، خدایا
دوستی کن با هر که او را دست بدارد و دشمنی کن با هر که با
او دشمنی ورزد.»

فصل دوم :

با توجه حدیث غدیر از احادیث متواتر است و راویان حدیث ۱۱۰ نفر از صحابه، ۸۹ نفر از تابعین و ۳۵۰ نفر از علما و محدثان اسلامی از آغاز تا کنون به تواتر آن را نقل کرده اند، از این رو در اصالت و اعتبار این حدیث جای هیچ تردیدی نیست **قراین بسیاری گواهی می‌دهند که مراد از تعبیر «مولی» همان «سزاوار تصرف» و زعامت و رهبری بودن است برای اطمینان از این نتیجه گیری علاوه بر صد ها کتاب معتبر شیعه و سنی می‌تونید به «تذکره الخواص» تالیف عالم بزرگ اهل سنت قرن هفتم (۵۶۵۴ ه. ق) سبط بن جوزی حنفی مراجعه بفرمائید.**

فصل پنجم :

سید محمد طاهر هاشمی شافعی (۱۳۷۰ ه. ش)، در کتاب خطی و وزین و ارزشمند «مناقب اهل بیت از دیدگاه اهل سنت» می گوید بعد از اینکه رسول خدا(ص) فرمود: «اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه» پس گفت: آن حضرت خداوندا کسی که هستم من مولای او پس علی مولای اوست «اللهم و آل من والا» خداوندا دوست دار کسی را که دوست دارد علی را «و عاد من عاداه» و دشمن دار کسی را که دشمن دارد علی را و در روایتی «و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصر، و اخذ له من خذله» و یاری ده کسی را که یاری دهد علی را و فرو گذار و یاری نده کسی را که فرو گذارد و یاری ندهد او را.

فصل پنجم :

«و ادرا الحق معه حیث دار» و بگردان حق را با علی هر سوی
که بگردد. «فلقیه عمر رضی الله عنه بعد ذالک» پس ملاقات
کرد عمر علی را بعد از آن «فقال له هنیئاً یا ابن ابی طالب»
پس گفت عمر گوارنده باشی و شاد باشی ای پسر ایطالب
«اصبحت و امسیت مولی کل مومن و مومنه» صبح کردی و
شام کردی و گشتی مولای هر مرد و زن مسلمان «رواه
احمد»

فصل پنجم :

«فقیر مولف این کتاب مستطاب عرض می نماید که: «علماء فریقین روی این حدیث بحث زیادی نموده اند. علمای شیعه آن را دلیل خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام می دانند. و علمای اهل سنت برای مولا معانی و تعبیرات دور و درازی بیان می نمایند. و اما تشریفات خاصی که رسول اکرم (ص) طی اظهار این حدیث در غدیر خم برای علی (ع) قائل شده اند و اصل مفاد حدیث و تبریک و شادباشی که بعداً عمر رضی الله عنه به آن حضرت گفته اند همه بلاشک و لا تردید دال بر این است که منظور پیغمبر خدا (ص) از مولا سرپرستی و تولیت بوده است. یعنی: هر کسی من سرپرست و متولی امر او هستم علی سرپرست و متولی امر اوست»

(مناقب اهل البیت، ص ۳۶۵)

فصل پنجم :

چند نکته مهم

الف) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بنا به فرمان الهی در بازگشت از آخرین حج در محلی به نام غدیر خم با یک فراخوان عمومی دستان علی (ع) را بالا گرفتند و فرمودند: «**مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ**» این حدیث متواتر و صحیح است.

ب) همچنین در احادیث دیگری پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره ولایت امیر المومنین (ع) فرمودند: «**إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي**؛ به درستی که علی از من و من از علی ام و او ولی تمام مؤمنان بعد از من است» و نیز خطاب به ایشان فرمودند: «**أَنْتَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ مُؤْمِنَةٌ**»

فصل پنجم :

این دو روایت، خود دلالت بر این دارند که معنای ولی به معنای دوست نمی‌تواند باشد، اما چرا که خود خلفاء هم مولی را به معنی دوست نمی‌دانستند. در حالیکه در آنجا که می‌گویند: قال عمر: «فَلَمَّا تَوَقَّى رَسُولُ اللَّهِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ... ثُمَّ تَوَقَّى أَبُو بَكْرٍ وَ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَ وَلِيَّ أَبِي بَكْرٍ؛ خلیفه دوم گفت: زمانی که پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر گفت من ولی و جانشین پیامبر هستم، سپس وقتی ابوبکر هم از دنیا رفت، من ولی و جانشین رسول خدا و ابوبکر هستم.» این اصطلاح ولی را به معنی دوست و ناصر و صلح نمی‌خوانند؟

فصل پنجم :

همینطور آنجا که ابوبکر گفت: «قَدْ وَلَّيْتُ أَمْرَكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ

قَالَ أَيْضاً: وَ لَّيْتُ عَلَيْكُمْ عُمَرُ؛ خلیفه اول گفت: به تحقیق من ولی

امر شما شدم، در حالی که بهترین شما نیستم و همچنین گفت:

عمر را ولی بر شما قرار دادم.»

باید از برادران اهل سنت پرسید آیا در اینجا هم می‌گویند ولی به

معنای دوست است؟ و این همه تخصیص و استثنا را در معنای

کلمه ولی در حدیث غدیر (با وجود ده‌ها قرینه حالیه و مقالیه به

خلاف آن) از کجا می‌آورند؟

فصل پنجم :

ظهور و بداهت ولایت علی بن ابیطالب به اینجا ختم نمی‌شود بلکه در کتب اهل سنت تصریح به امامت و خلافت آن حضرت شده است که در اینجا فقط به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

الف؛ قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِعَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَام): «لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبُ إِلَّا وَ

أَنْتَ خَلِيفَتِي؛ رسول خدا (صلى الله عليه وآله) به امیرالمومنین (عليه السلام)

فرمود: سزاوار نیست که من بروم، مگر تو خلیفه و جانشین من باشی».

ب؛ قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِعَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَام): «وَأَنْتَ خَلِيفَتِي فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ

مِنْ بَعْدِي؛ و فرمود: تو خلیفه و جانشین من بر هر مؤمنی بعد از من هستی»

فصل دوم :

پنجم؛ احادیث دوازده امام

شیعه معتقد است همچنان که به صریح قرآن کریم و براساس سنت الهی انبیاء دارای جانشین بوده و خدای تعالی نیز جانشین آنان را تعیین فرموده است، دربارهٔ پیامبر خاتم (ص) نیز همین سنت الهی جاری است و جانشین پیامبر (ص) از جانب خداوند تعیین شده است. به نظر شیعه نه تنها نخستین جانشین که حتی آخرین جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله تا برپایی قیامت، معلوم و معرفی شده است و سنگ بنای تفکر و اعتقاد به وجود دوازده امام توسط شخص رسول اکرم (ص) نهاده شده است .

بخاری در کتاب صحیح از جابر بن سمره که از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می‌رود نقل کرده است که گفت: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يَقُولُ لَا يَزَالُ

الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى اثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً - ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمْهَا! فَقُلْتُ لِأَبِي مَا قَالَ؟ فَقَالَ

كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ!»؛ اسلام پیوسته عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه بر مسلمانان

حکومت کنند، سپس سخنی فرمود که من نفهمیدم، پس به پدرم (که در آن جا حاضر

و از من به پیامبر (ص) نزدیک تر بود گفتم پیامبر چه فرمود؟ گفت، فرمود (تمام آن

ها از قریشند). (صحیح مسلم ۱۴۵۳/۳؛ و ینابیع الموده، قندوذی، ص ۵۰۳) سلیمان

قندوذی در همانجا از جابر بن سمره نقل می‌کند: کنت مع أبي عند النبي (ص)

فسمعته يقول: «بعدي اثني عشر خليفة» ثم أخفى صوته فقلت لأبي ما الذي أخفى صوته؟

قال: قال: «كلهم من بني هاشم».

فصل دوم :

مرحوم سلیمان قندوزی در جمع بندی بحث اشاره رسول خدا (ص) به دوازده خلیفه بعد از خود می گوید: «قال بعض المحققین: «إن الأحادیث الدالّة علی کون الخلفاء بعده اثنی عشر، قد اشتهرت من طرق كثيرة؛ فبشرح الزمان وتعريف الكون والمكان، علم أن مراد رسول الله صلى الله عليه وآله من حديثه هذا الأئمة الاثنا عشر من أهل بيته وعترته، إذ لا يمكن أن يحمل هذا الحديث.... ولا يمكن أن يحمل هذا الحديث على الخلفاء بعده من الصحابة، لقلّتهم عن اثني عشر، ولا يمكن أن يحمل على الملوك الأمويين لزيادتهم على الاثني عشر و لظلمهم الفاحش إلاّ عمر بن عبد العزيز. ولكونهم غير بني هاشم، لان النبي صلى الله عليه وآله قال: «كلهم من بني هاشم» فی روايه عبد الملك عن جابر، وإخفاء صوته صلى الله عليه وآله في هذا القول يرجح هذه الروايه، لأنهم لا يحسنون خلفه بني هاشم.» بعضی از محققان گفته اند: احادیثی که جانشینان بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله را دوازده نفر می دانند از راههای زیاد مشهور شده اند. و معلوم است که منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از امامان دوازده گانه، اهل بیت او می باشد؛ زیرا امکان ندارد این حدیث را بر خلفای بعد از او که تعدادشان کمتر از دوازده نفر است حمل کرد و نیز ممکن نیست بر حاکمان بنی امیه حمل شود؛ چرا که آنها زیاده بر دوازده نفرند و ظلم آنان نیز زیاد بود؛ مگر عمر بن عبدالعزیز، به علاوه، آنان از غیر بنی هاشم می باشند و حال آن که رسول خدا در حدیثی که عبد الملك آن را از جابر روایت نموده است، فرمود: «آن دوازده نفر از بنی هاشم هستند» و مخفی کردن صدای رسول خدا صلی الله علیه و آله با هممه صحابه (وقتی که آن حضرت می خواست نسب امامان را اعلام فرماید) موجب ترجیح این روایت است؛ زیرا آنان خلافت بنی هاشم را خوش نداشتند.

ولا يمكن أن يحمل على الملوك العباسيين لزيادتهم على العدد المذكور ولقلة رعايتهم قوله

سبحانه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شورى ٢٣) و حديث الكساء،

فلا بد من أن يحمل هذا الحديث على الأئمة الاثني عشر من أهل بيته وعترته، لأنهم كانوا

أعلم أهل زمانهم، وأجلهم، وأورعهم، وأتقاهم، وأعلاهم نسباً، وأفضلهم حسباً، وأكرمهم

عند الله، وكانت علومهم عن آبائهم متصله بجدّهم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وبالوراثه

اللدنيه، كذا عرفهم أهل العلم و التحقيق، وأهل الكشف والتوفيق. ويؤيد هذا المعنى اى

أن مراد النبي صلى الله عليه وآله الأئمة الاثنا عشر من أهل بيته ويشهده و يرجّحه

حديث الثقلين و الأحاديث المتكثرة المذكورة فى هذا الكتاب وغيرها.» (ينابيع الموده،

سليمان قندوزى، ص ٥٠٤ - ٥٠٥)

فصل دوم :

و نیز ممکن نیست بر حاکمان عباسی حمل گردند چرا که اولاً: عدد آنان از عدد مذکور در این روایات زیادتر است و ثانیاً: به دلیل کم توجهی آنان به آیه مودت که در آن خداوند به رسول خدا خطاب می کند: « ای پیامبر بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم » شوری/۲۳ و نیز به حدیث کساء؛ لذا باید این حدیث (حدیث اثناعشر) بر دوازده امام که از اهل بیت پیامبر (ص) و عترت او شمرده می شوند، حمل گردد زیرا آنان عالم ترین و برترین و باتقواترین افراد زمان خود بوده، و عالی تر از نظر نسب، و برترین از منظر حسب، و گرامی ترین در نزد خداوند بوده اند و علومشان از پدرانشان متصل به جدشان (ص) از طریق وراثت و الهی بوده است و این چنین اهل علم و تحقیق و اهل کشف و توفیق آنان را می شناختند و آنچه این معنا را تایید می کند و شاهد بر آن است - یعنی این که مراد پیامبر (ص)، ائمه ثنا عشر از اهل بیت ایشان بوده است - حدیث ثقلین (مبنی بر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس خود دو چیز گران بها باقی گذاردند که عبارت باشد از قرآن و اهل بیت علیهم السلام)، و نیز احادیث فراوان دیگری است که در همین کتاب و کتاب دیگر مطرح شده است. القندوزی الحنفی، الشیخ سلیمان بن ابراهیم (متوفای ۲۹۴هـ) ینابیع الموده لذوی القربی، باب ۷۷، ص ۵۰۴، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۴۳۰.

فصل دوم :

شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی القندوزی الحنفی در ینابیع الموده روایت کرده که روزی شخصی یهودی نزد نبی مکرم (ص) که در مسجد بودند آمد و عرضه داشت: «فَأَخْبِرْنِي عَنْ وَصِيِّكَ مَنْ هُوَ؟ فَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَ لَهُ وَصِيٌّ، وَإِنْ نَبِيْنَا مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ أَوْصَى إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، فَأَجَابَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقَوْلِهِ: «إِنَّ وَصِيِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَبَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، تَتْلُوهُ تِسْعَةَ أُمَّةٍ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ» (ینابیع الموده ، سه جلدی، ص ۴۹۹؛ فرائد السمطين للجوينی الشافعی، صفحه) پیغمبر (ص) در باره علی (ع) فرمود: **يَا نَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ إِنَّ أَوْصِيَائِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ» (همان ، ص ۵۰۳)**

فصل دوم :

باز هم القندوزی الحنفی از سلمان فارسی نقل کرده است: «دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا الْحُسَيْنُ عَلَى فَخِذِهِ وَهُوَ يُقَبِّلُ عَيْنَيْهِ وَفَاهُ

وَيَقُولُ: أَنْتَ سَيِّدُ ابْنِ سَيِّدٍ، أَنْتَ إِمَامُ ابْنِ إِمَامٍ، أَنْتَ حُجَّةُ ابْنِ حُجَّةٍ أَبُو حُجَجٍ

تِسْعَةً مِنْ صُلْبِكَ تَسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ؛ به محضر رسول خدا (ص) مشرف شدم

ناگاه دیدم که حسین علیه السلام بر روی زانوی آن حضرت است، حضرت

چشمها و دهان حسین را می بوسید و می فرمود: **تو آقا و فرزند آقایی، تو**

امام و پسر امامی، تو حجت و فرزند حجتی، پدر نه نفر از حجت های خدایی

که همه از صلب تو هستند و نهم آنان قائم آنان است». (همان، ص ۵۰۳)

فصل دوم :

جناب قندوزی از جابر بن عبد الله الأنصاری نفل می کند: که پیامبر اعظم (ص) در جواب جندل بن جنادة بن جبیر الیهودی که گفته بود: «أخبرني يا رسول الله عن أوصيائك من بعدك لَأَتَمَسَّكَ بِهِمْ . قَالَ : أَوْصِيائِي الْإِثْنَا عَشَرَ . قَالَ جَنْدَلٌ : هَكَذَا وَجَدْنَاَهُمْ فِي التَّوْرَةِ ، وَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، سَمِّهِمْ لِي . فَقَالَ : أَوْلَهُمْ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ أَبُو الْأَيْمَّةِ عَلِيٌّ ، ثُمَّ ابْنَاهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ، فَاسْتَمَسِكَ بِهِمْ وَلَا يَغُرَّكَ جَهْلُ الْجَاهِلِينَ ، فَإِذَا وُلِدَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ يَقْضِي اللَّهُ عَلَيْكَ ، وَيَكُونُ آخِرُ زَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا شَرْبَهُ لَبَنٍ تَشْرَبُهُ.»

فصل دوم :

بعد رسول خدا (ص) ادامه دادند: «إِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ الْحُسَيْنِ فَإِلِإِمَامِ ابْنِهِ عَلِيٍّ وَيُلَقَّبُ
بِزَيْنِ الْعَابِدِينَ، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ يُلَقَّبُ بِالْبَاقِرِ، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ جَعْفَرٌ يُدْعَى بِالصَّادِقِ،
فَبَعْدَهُ ابْنُهُ مُوسَى يُدْعَى بِالكَاطِمِ، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيٌّ يُدْعَى بِالرِّضَا، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ
يُدْعَى بِالتَّقِيِّ وَالزَّكِيِّ، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيٌّ يُدْعَى بِالنَّقِيِّ وَالْهَادِي، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ يُدْعَى
بِالْعَسْكَرِيِّ، فَبَعْدَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ يُدْعَى بِالْمَهْدِيِّ وَالْقَائِمِ وَالْحُجَّةِ، فَيَغِيبُ ثُمَّ يَخْرُجُ، فَإِذَا
خَرَجَ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا، طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ،
طُوبَى لِلْمُقِيمِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِمْ، أُولَئِكَ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَقَالَ: «هُدًى
لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ
اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (ينابيع الموده، سليمان قندوزي، ص ٥٠٠ - ٥٠١)



درخت زندگی شما عزیزان همیشه سرسبز

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

صلوات

تدوین : محمد غفاری